

قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

از زبان امیر علی محمد شاهزاده پهلوی ایران

هادی بزاز

لاشخورها

سرگذشت قاضی "بورک"

تمام سازمانهای خبری، رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات آمریکا را بخود مشغول داشتند. سازمان قاضی رابرت بورک برای عضویت در "دادگاه عالی ایالات متحده" بود که اگرچه حرفها "یک مسئله داخلی محسوب می شود و در حد ماجرای ایران گیت بردچیان نیست، ولی تحت تأثیر شایعات بیخبرانه نبی آن در مجموعه نظام قضایی و زندگی روزمره آمریکا ثبات، اگر نه بیش از ایران گیت مسلما "هم رزان و لوله برانگیخت". نگارنده تا همین جا، احتمال ظهور پرسشهایی از این قبیل را در ذهن بعضی از خوانندگان حدس میزند که: این ماجرا هر چه بود و یا هر چه هست چه اثری به حال ما دارد؟ چه دردی ز ما دوا میکند؟ کجایش به گوشه ای از مسائل و مصائب ما بند میشود؟ چه حاجتی است که وقت خود و وقت ما را تلف می کند و دستونهایش از نشریه ربه موضوعی اختصاص می دهد که در هیچ نقطه اش با زندگی ما مردم خانه بدوش حتی تماس هم نمیشود؟

بقیه در صفحه ۲

بدنبال فضاحت عالمگیر ایران گیت، واقعیتی دیگری که قریب چهار ماه مردم و

حینتلی مسکان

تربچه های تویسپاه

در سیزدهمین کنگره حزب کمونیست چین، اولین نکته ای که توجه ناظران را جلب کرد کراوات رفیق "زانوزا یا نگ" نخست وزیر چین بود. "زانوزا یا نگ" که با انتخابات جدید کمیته مرکزی و سازمان تبلیغات مرکزی "دک شیا توبینگ"، اکنون مرد شماره یک چین بشمار می آید، بجای اوتیفورم بقیه بسته مدل عهد ما، ثوباکت و شلوار و کراوات در کنگره شرکت کرد و این ژست "سمبولیک" نشانه آن بود که چین همچنان راه لیبرالیسم را ادامه میدهد. اگر استالین زنده بود، بدیدن این صحنه، با غیظ دسته پپیش را می جوید و می گفت: "وقتی میگفتم این چینی ها کمونیست ما را گارانتی اند و ایمان واقعی به ما رکسیسم ندارند ببخود نمی گفتم!" هنگامی که حزب کمونیست در چین بقدرت رسید استالین بشدت نگران شد زیرا کمونیسم چینی را رقیب خطرناکی برای

بقیه در صفحه ۱۲

راستی اگر انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه در پیش نبود، چنین غافلگرای بیباکی کسی می پرسید چه دولت سوسیالیست - که با حقوق بشر و اصل انسان دوستی دم سائز می نماید تا دولت دست راستی - با فروش اسلحه به رژیم می موافقت کرده است که بود و نبود خود و مهمتر از آن، هستی دولت را در جنگی بدفرجام به گروگان گذاشته است؟

بقیه در صفحه ۳

سعید رضوانی

تا نشان سم سبت گم کنند ترکمانان، تل را وارونه زن!

نیرونک جدید آخوند

یک نکته را ما ایرانیا با خودمان قطع کنیم و بیوسته متذکر آن باشیم که رژیم خمینی برای ایران حکم شقا قلوب و سرطان دارد و هر چه بماند در ورطه بدو اندک است جبران ناپذیرتری به ایران خواهد رسانند. ما ایرانیا نونا "اهل احساسیم و احساساتمان در قبایل حقانیت و مظلومیت خیلی زود برانگیخته میشود. قاتل پدرمان اگر ظالم مظلوما نه بخود بگیرد و با صحنه سازی و زبان بازی دعوی حقانیت کند میتواند احساس همدردی ما را برانگیزد.

بقیه در صفحه ۱۰

بیتازگی داستان فروش صدها هزار خمپاره توپ از کارخانه فرانسه اسلحه سازی "لوشر" به جمهوری اسلامی، درسنامه های همگانی فرانسه غافلگرای بیباک است. معاصره هتک می روی داد که هنوز سوسیالیست ها دولت را در دست داشتند. مفسران و گویندگان وسیاست گزاران دست راستی برآشفته می نمایند؛ آنان که حسابگرترند، صلاح در این دیده اند که خودداری کنند تا در افکار عمومی مقامی برتر از کشمکش های سیاسی روزانه بدست آورند. سوسیالیست ها طرفداران آنها دست راستی ها را سرزنش می کنند که می گویند با نشان کردن اسرار دولتی امتیازی در نبرد انتخاباتی - که در جریان است - بدست آورند. کمونیست ها وجهه ملی لوین برآنداز می که از دعوی دو جیبان سوسیالیست و گلیست، گل آلود شده است، ماهی بگیرند.

بهمن خسته

دودلی اسرائیل

آیا سیاست اسرائیل در برابر جنگ رژیم تهران با عراق در آستانه دگرگونی تعیین کننده ای قرار دارد؟ اگر ایسن دگرگونی واقعی باشد، بدین معنی خواهد بود که اسرائیل ادامه جنگ را دیگر بیهوده سود خود نمی داند و در نتیجه از رساندن اسلحه به رژیم که خواستار ادامه جنگ به هر قیمتی است، دست برخواهد داشت. اما تغییر سیاست اسرائیل - اگر اصولا راست باشد و بر استی روی دهد - تنها به همین جا محدود نخواهد بود و خواصا متاثر شایر خود را در سیاست ایالات متحد نیز نشان

بقیه در صفحه ۱۰

"آزادی"

دانشگاهی

آیت الله جنتی، با استناد به آیت الله منتظری، می گوید که در دانشگاهها باید آزادی باشد و دانشجویان بتوانند، بی آنکه از کسی یا از مقامی بترسند، حرف خود را بزنند.

بقیه در صفحه ۱۱

سخنان شاهزاده رضا پهلوی

شاهزاده رضا پهلوی، روز جمعه اول آبان ماه جاری (۲۳ اکتبر ۸۷) در پاریس، در برابر جمعی از ایرانیان نطقی ایراد کرد. از آنجا که وقوف بر کلیه نکات مطرح شده در این نطق مورد خواست خوانندگان ماست و چراغی درسی تنها به درج خلاصه ای از بیانات ایشان اکتفا کرده اند، ما متن کامل نطق را که از روی نوار پیاپی شده، عینا "و بدون هیچگونه تنقیح و اصلاح عبارتی، در زیر درج می کنیم.

خوانندگان ما، همچنین ملاحظات همکار ما، ایرج پزشک زاد، را، در باره بعضی نکات این سخنرانی، در همین شماره ملاحظه خواهند نمود.

بقیه در صفحه ۴

ایرج پزشک زاد

سخنی با شاهزاده پهلوی

و اتفاق و مشا رکت همه ایرانیا داخل و خارج کشور در مبارزه رهائی بخشش - نقش شخصی ایشان در مبارزه. تجزیه و تحلیل ایشان از وضع مملکت و موقعیت رژیم کم در صحنه بین المللی واقع بینانه است؛ حاکمان کنونی به علت بی لیاقتی و عدم درک و شعور، با قدرت های خارجی درگیر شده اند و سرمایه های ملی ما را در معرض خطر قرار داده اند - ملت ایران در داخل مملکت اسیر ظلم و درخارج با مشکلات در بر روی

بقیه در صفحه ۸

شاهزاده رضا پهلوی بر نامه فعالیت های آتی خود را - همانطور که از جندی پیش وعده داده بودند - در سخنرانی اول آبانماه جاری، در پاریس، به آگاهی جمعی از هموطنان رسانند. این سخنرانی، از جهت اینکه جامع نظریات ایشان در باره نحوه مبارزه بصرای رهائی ایران و از بیابانی اشکالات و امکانات پیروزی است، درخور ملاحظه و بررسی است. بیانات ایشان بر سه محور دور میزند: وضع کنونی مملکت و موقعیت بین المللی رژیم کم - ضرورت اتحاد

بقیه از صفحه ۱

سرگذشت قاضی "بورک"

جواب این است که بله. هیچ ارتباط مستقیمی در کار نیست، سرگذشت آقای رابرت بورک، در هیچ زمینه‌ای با حال و روز ما تلاقی نمی‌کند. حوادثی هم که در حول و حوش آن اتفاق افتاده است، بقدر سروسزنی حتی بروضع اقامت و ویزا و حق کار و حجاب یا تی از این قماش که شب و روز بسیاری از ما را پر کرده اند، اثر نمی‌گذارد ولی کمی تحمل داشته باشد - قصد ما طرح یک مبحث کلی است که در گذشته هم یکی دو بار به آن پرداخته ایم و این مبحث که: برای آن گروه از ما غربا در این سرزمین‌های غریب اگر پای جنبیدن نیست، دست کم فرصتی هست که از زندگی این مردم نا آشنا و حوادثی که این جا و آن جا رخ می‌دهد، چیزی بیا موزیم، ببینیم، جستجو کنیم، بلکه سرانجام مفهیم را زتوفیق و تفوق این ملت‌ها کجا است؟

با چه دستاویزهایی خود را از این آوارهایی که فصل به فصل بر سر ما و مثال ما فرور ریخته است در میان نگاه داشته اند؟ چرا خمینی و نظایر خمینی (حالا بی عیایا با عیایا) همیشه گریبان ما را می‌گیرند و سراغ آنها نمی‌روند. آیا این اختلاف ناشی از نقص خلقت ما و فضای خدا دادی آن‌ها است؟ نتایج این جستجو اگر امروز یکا رمان نیابند، قطعاً "روزی بکار خواهد آمد، آخریک زمان با یدهمید در وقت و خیزهای روزگار، از چه سبب‌ها شما "اقت‌ها" سهم ما و "خیزها" نصیب آنها بوده است. قصه آقای رابرت بورک و چگونگی ظهور و افولش از این بابت خالی از عبرت نیست.

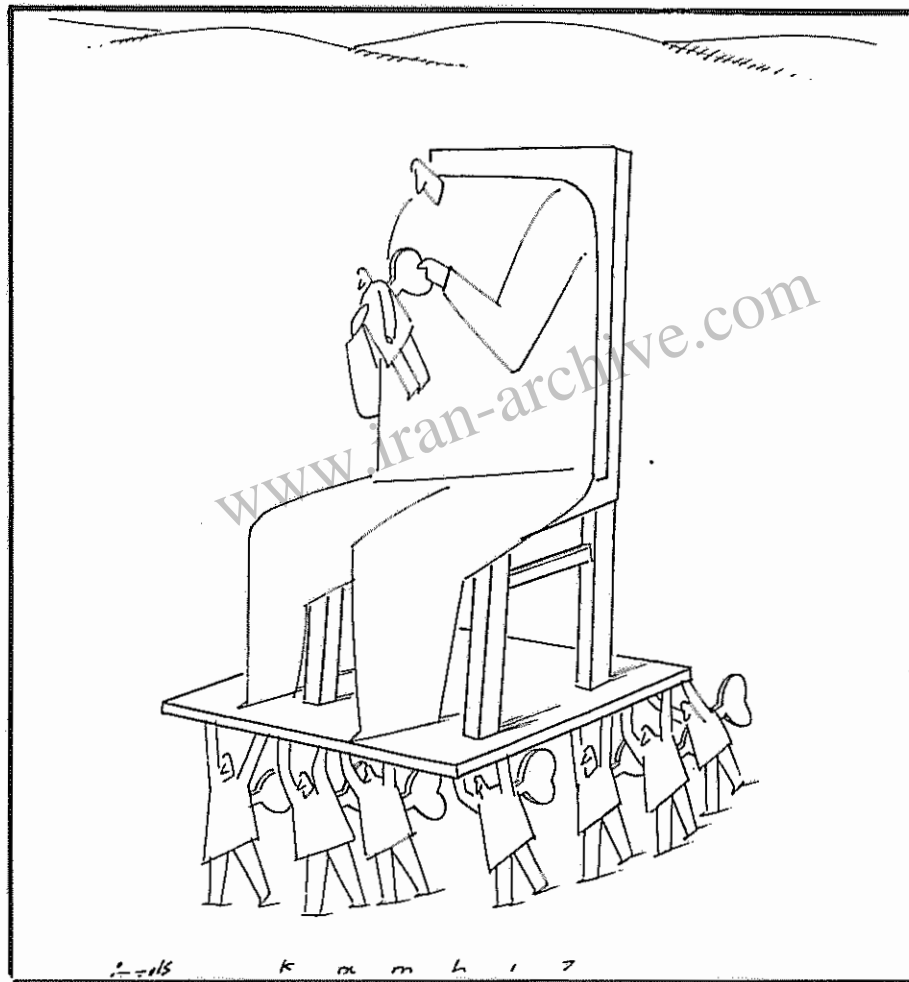
بهر حال، ما جای جنجال، از اول ماه ژانویه گذشته آغاز شد. پس از آنکه قاضی "لوئیس پاول" به دلیل کمبالت وضع مزاج، به میل خود بازنشسته شد و از عضویت دادگاه عالی کناره رفت، رئیس جمهوری بنا بر وظیفه قانونی خود قاضی دادگاه استیناف واشنگتن، یعنی همین آقای رابرت بورک را برای جانشینی قاضی پاول نامزد ساخت و جنجال از همین جا سر گرفت.

لازم بیا دآوری است که دادگاه عالی بالاترین مرجع قضائی، مظهر قوه مقننه و یکی از سه پایه حاکمیت در آمریکا است. دویا به دیگر آن راقوهی مجریه (رئیس جمهوری و هیئت دولتیش) و قوه مقننه (کنگره یعنی سنا و مجلس نمایندگان) تشکیل می‌دهند که روابط و اختیارات هر یک از آن‌ها را قانون اساسی بنا بر اصل تفکیک قوا، که در غالب نظام‌های دموکراتیک بعنوان اساس دمکراسی پذیرفته شده، به نحوروشنی مشخص کرده است و در مقام مقایسه دقیقاً "پیدا ست کسه موه لغین قانون اساسی آمریکا (دویست سال پیش)، در تحقق هر چه کامل ترین اصل و تاء مین استقلال هر یک از این سه قوه، تا توانسته اند صرا داشته اند.

گفتنی است که آنچه در اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مشروطیت ما و در تعریف و تجزیه قوای مملکت آمده است، نمایندهی توجه و تأکید نویسندگان آن بر همین اصل تفکیک قواست.

و متعصبین دنیا له‌رو را به هیچ گرفت و گذشت. و اما انتخاب اعضاء نهگانهی دادگاه به این ترتیب است که وقتی محل یکی از آنها، بعلت فوت یا تمایل به بازنشستگی خالی می‌شود، رئیس جمهوری از میان قضاوت و حقوقدانان برجستهی کشور فردی را به جانشینی او نامزد و به مجلس سنا معرفی می‌کند و سنا پس از بررسی دقیق در زیر - و بالای زندگی او از خدمات دولتی و غیر دولتی گرفته تا آثار مکتوب، سخنرانیها و خصوصیات فردی وی نسبت به پیشنهاد رئیس جمهوری رای می‌دهد که در صورت

با این حساب (والسته بلا تشبیه) دادگاه عالی آمریکا نهادی است هم طراز "دیوان عالی کشور" ما و همین خود از مسواری است که تاء مل انسان را بر میا نگیزد که چه می‌شود، قوانین مشابیه و یا نسبتاً "مشابه، یک جاتا حدیک مترسک سر جالیس هم قیمت و اثر ندارد و در جای دیگر مخصوصاً در عرصه‌های عمل بر آیت الهی نیز پیشی می‌گیرند. بهر تقدیر اختیارات و وظایف این دادگاه عالی را اصل سوم قانون اساسی ایالات متحده دقیقاً "شرح داده است که عمدتاً "عبارتند از مراقبت در حفظ



بعضی از جمله مراجع دست اول حقوق اساسی محسوب می‌شوند، گذشته از این‌ها، هم اکنون قاضی محکمه استیناف واشنگتن است و در سلسله مراتب قضائی بلافاصله پس از رئیس دادگاه عالی و دادستان کل می‌نشیند. از نظر خصوصیات فردی و خانوادگی نیز از هر گونه نقطه‌ی ضعفی مبرا است.

پس واقعا "کجای کار" را ولنگیده است؟ البته رقابت‌های سیاسی، بخصوص حالا که رفته رفته، بساط تدارک انتخاب رئیس جمهوری گرم می‌شود و هم چنین کسودورت غلیظی که در پی دادستان ایران گیسست میان کنگره و رئیس جمهوری بوجود آمده و ادامه یافته است، در این زمینه بی‌اثر نبوده است ولی بی‌گفتگو هیچ یک از این دو عامل، در شکست رئیس جمهوری و کاندیدای او نقش قاطعی نداشته است، چرا که اعضاء کنگره خوب میدانند فشار بی رویه و غرض آلود در چنین امور در نهایت بر موقع محلی و انتخابی خود آنها صدمه خواهد زد، خاصه که رقبا هم در کار رند و برای از پا انداختن حریف به هر دردی می‌زنند تا نقطه‌ی ضعفی پیدا کنند تا سلامت رای وی نظری او را زیر سؤال قرار دهند.

آنچه قاضی بورک را در این امتحان رفوزه کرد، بنیادهای فکری و عقیدتی او مخصوصاً "در ارتباط با اصل آزادیهای فردی بود. مخالفین موفق شدند با تکیه به انبوه سناد و مدارکی ثابت کنند که قاضی محکمه استیناف واشنگتن: اولاً نسبت به اصل تساوی حقوق زن و مرد بی اعتنا است، ثانیاً "نسبت به حقوق خصوصی و در خلوت" افراد جامعه محدودیت‌هایی قائل است که با روح قانون اساسی سازگار نیست و ثالثاً "بیش از حد متعارفانه" کنسرواتیسم "گرایش دارد و این مفا بر مهم ترین خلعت قاضی یعنی "بی طرفی" و پرهیز از دخالت عقیده در امر داری است.

دادستان ظهور و افول قاضی بورک فوق العاده طولانی و فوق العاده شنیدنی است که متاء سفاهت زحوملهی این نوشته بیرون است.

جریان راهیابی به عمق معتقدات این مرد عالم و مدرس خوانده که تا قلمرو اجتهاد در علم حقوق پیش رفته است بسا دگمی برگذار نشد. هزاران وی میالغه هزاران صفحه سخنرانیهای او - کتابهای او و رسالات و مقالات او را سطر به سطر زیر و کردند. دقایق نظرها یش را نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی و حقوقی از بیست و چند سال پیش تا کنون زیر ذره بین گذاشتند. دهها تن از استادان دانشگاه، حقوقدانان و قضات با نامونشان را برای ابراز نظر و شهادت دعوت کردند، شیوه‌های رفتاری او را از دوره‌های جوانی تا بحال که ۶۰ سال از عمر او می‌گذرد، لحظه به لحظه بیا دوردند و سرانجام نتیجه گرفتند که راه ارتقاء به روی آقای بورک بسته است.

توجه به چند نمونه از این بررسی‌ها که تمام معنای وسواس و نازک بینی است، بی‌مناسبت نیست.

قاضی بورک متهم شد که به تساوی حقوق زن

منفی رئیس جمهوری ناچار دیگری را به همان سباق معرفی می‌کند و بررسی به همان صورت تکرار می‌شود.

قاضی رابرت بورک، پس از حدود بیهار ماه جرو بحث در مجلس سنا و علیرغم فشاری رئیس جمهوری با ۵۸ رای منفی در مقابل ۴۲ رای مثبت از عضویت در دادگاه عالی ایالات متحده محروم ماند و دو جانب توجه است که در گروه موافقین ۲ سنا تورد مکررات و در جمع مخالفین ۶ سنا تور جمهوریخواه یعنی از هم مسلکان آقای ریگان شرکت داشتند.

طبعاً این سؤال پیش می‌آید که گیر کار قاضی بورک کجا بوده است؟ آیا صلاحیت علمی او کم و کاستی داشته؟ آیا در پیشینه اخلاقی و سلوک او عیب و نقصی کشف شده است؟

مسئله "هیچکدام، حتی مخالفان آقای بورک نیز پذیرفته بودند که او در جمع حقوقدانان برجستهی سراسر آمریکا از نامداران است. سالها در دانشکدهی حقوق دانشگاه معتبر "پیل" استا دیوید است، رسالات و تاء لیفات متعددی دارد که

تطابق احکام دادگاهها با قانون اساسی و روح قانون اساسی و طبعاً "رسیدگی به اموری مانند فرجام خواهی، تأیید و یا شکست احکام دادگاهها و مخصوصاً "جلوگیری از تجاوز به حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و مسائلی از این قبیل، برای نمونه، حدودش ما قبل مجلس ایالتی کولورادو، تحت فشار متعصبین مذهبی قانونی گذرانده که بموجب آن مدارین دولتی و غیر دولتی موظف میشدند، روزانه دانش آموزان را به خواندن دعا و آواز رند و معلمین نیز مجبور بودند ضمن شرح اصل داریونی "تحول انواع" داستان "آفرینش" انجیل مقدس را نیز برای کودکان نقل کنند.

ما جرابنا بر شکایت گروهی از معلمین علوم طبیعی به "دادگاه عالی" کشیده شده دادگاه عالی رای مجلس ایالتی را بدلیل مغایرت آن با نص قانون اساسی که اختیار و آزادی افراد را نسبت به معتقدات مذهبی تضمین کرده است، و نیز مخالفت آن با "روح تجسبات علمی" نقض کرد و فریادوفغان آخوندهای کلیسا

بقیه از صفحه ۱

طرح مسائل اخلاقی در سیاست را حمل بر خوشبختی و حتی ساده لوحی می کنند. درست است که در سیاست نباید درس اخلاق داده شود. ولی به همان اندازه می تواند درست باشد که سیاست نباید پدیده اخلاق عمل کند.

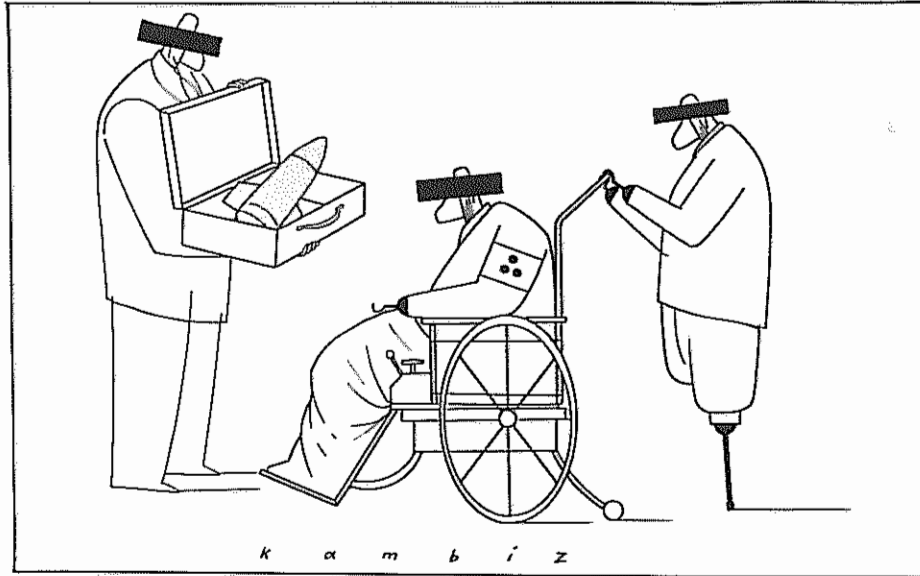
اگر می توانستیم دولت ها را که به جمهوری اسلامی اسلحه می فروشند، در محدوده ای کوچک تردرکنار هم قرار دهیم، راستی را که نگاه خاندان غربی درست می شد: اروپای شرقی و شوروی و چین کمونیست، آمریکا و انگلستان و فرانسه، کابینا لیست، هردویا ره آلمان (شرقی و غربی)، شیلی، فاشیست و برزیل و آرژانتین که تا زه به دموکراسی پالمانی رسیده اند، هلند و بلژیک عضو پیمان اتلانتیک شمالی، سوئیس و اتریش "بی طرف"، لیبی و سوریه که خود را مدافع حقوق از دست رفته فلسطینی ها نشان می دهند، و اسرائیل که به آن حقوق تجاوز کرده است، آفریقای جنوبی، نژادپرست و آفریقای سیاه پوستان، نژادپرستی، کره جنوبی و سنگاپور، کره شمالی و ویتنام که اسلحه اسقاط آمریکائی از دوران جنگ بی مشتری روی دستش مانده بود و نمی دانست با آن چه کند، تا آنکه جنگ جمهوری اسلامی با عراق به دادش رسید...

در روزگار قدیم پیدا شدن خیل لاشخورها در آسمان، خیرا زکشته ها می داد که بر خاک افتاده اند. کشته هر قدر بیشتر، شادمانی لاشخورها فرونتر. جنگ، سفره میهمانی برای لاشخورها می انداخت. در

لاشخورها

آسمان جنگ جمهوری اسلامی با عراق از لاشخورها اثری دیده نمی شود. ولی بدین سبب نمی توان گفت که لاشخورها نمی وجود

کا روز را دارا می و نخست وزیرانی که مثبت کردن ترا زنا مه با زرگانی خارجی و کامیابی در سیاست خارجی را ضروری



می شمرند تا موقعیت خود را در انتخابات بعدی استوار سازند. کارخانه های اسلحه سازی - منبع عظیم درآمد کشورهای که سلاح تولید می کنند و دولت ها می که دلالی می نمایند. با ید با ظرفیت بالا کارکنان کارگران جامعه های صنعتی بیکار نشوند، اسلحه های تولید شده با ید به فروش برسد تا دایره سفارش - تولید - فروش - مصرف - سفارش تازه، همچنان کارساز باشد. کودکان دبستان می هم می دانند که افزایش

ندارند، وجود دارند. منتها درجه های دیگر: در دفترهای مخملی روه سالی کارخانه های اسلحه سازی و مديبران با نگاه می که معامله های قاچاق اسلحه را برای اندازند، بر پشت میز کنفرانس اتاق وزیران خارجه و وزیران دفاعی که موافقت نامه فروش صدها میلیون دلار اسلحه را با سرعت امضا می کنند ما برای امضاء قطعه های (هر چند کم) در محکومیت جنگ خود را به مراعات هنزار نکته با ریک ناگزیری بینند، در دفتر

تقاضا، افزایش قیمت به دنبال می آورد. پس سفارش جدید همواره گرانتر از سفارش قدیم تمام می شود. در نبود رقا دقیق تر، حسابهای اولیه نشان می دهد که در جنگ کنونی در حدود ۳ میلیارد دلار اسلحه خریده شده است. طبیعا "به همین اندازه پول از کیسه دولت رفته است. کاش زیان به همین جا ختم می شد. ولی آنچه فاجعه را می سازد، حساب سود و زیان مالی نیست: با این سلاحها یک میلیون انسان بر خاک هلاک افتاده اند، صدها هزار تن مجروح شده و بعضا "برای همیشه زکسار افتاده اند، میلیون ها تن آواره گردیده اند و سرانجام مدویست میلیا رددلار به دوسر زمین جنگ زده خسارت خورده است. این ها را در دفترهای دویل کارخانه های اسلحه سازی، در گزارش فعالیت های وزارتخانه ها و دفاتر ترورهای جمهوری و نخست وزیران کشورهای اسلحه ساز اسلحه فروش ثبت نمی کنند. نیز در این جا ها خمیرا برومی آورند که حزب الله خمینی در خیابان های تهران یا حومه جنوبی بیروت فریاد بکشد: مرگ بر آمریکا، مرگ بر شوروی، مرگ بر اسرائیل... و جوابشان به خمینی این است: دلارهای نفتی را به جیب ما سرازیر کن و در عوض آنقدر فریاد "مرگ بر فلان" بکش تا... تا جان از دهانت برآید.



زندگی، تفاوت از زمین تا آسمان را حس می کنیم. آن جا حکایت کنکاش و سوسا در تشخیص بهترین ها است و این جا، فضیلت نور چشمی ها و راهی فاشقی رب الارباب. آن جا ارزش قانوقان و قانوقان مندی در صحنه های عمل تجربه می شود و غنا میگیرد، این جا از صفحات کتاب و بیایگانیه های را کدفراتر نمی رود. آن جا فضیلت و علم و اعتقاد قاضی معیار انتخاب است، این جا مرتبه عبودیت و مخصوصا "درجه علم" و به اراده "بزرگ ترها". آن جا علی رغم این همه تلاش و وسواس، اعتراف می کنند که خالی از عیب نیستند ولی عیب را نمی پوشانند و یا نظام چوری قوام گرفته است که نمی توانند بپوشانند و این جا روی دریا دریا فساد و خودسری حماسه بی شرفیت و جهش های معجزه بار را بگوش مردم فرومی کنند و طبیعا "پوزخند تحویل میگیرند و از این روست که آن جا عیبشان به عقده و عقده شان به انفجار منتهی نمی شود و این جا بغض ها روی هم می نشیند و به مصیبت می کشد... و آری در این سرزمین های غربت اگر پایی جنبیدن نداریم، دست کم این فرصت را داریم که ببینیم و بشنویم و ببینیم و بشنویم، و شاید ببینیم و بشنویم.

با این همه هرگز دعا می هم ندانند که به مدینه فاضله دست یافته اند و انکار هم نمی کنند که به هزار عیب و غلظت آلوده اند و محل مقایسه همین جا است: آن ها به ارزش استقلال قضا می موند، زیرا می دانند اگر این استقلال بشکند، قدرت فردی و دنیا لوی آن فساد و زورگوئی جایش را برمی کنند: همچنین آگاهند که حفظ استقلال قضائی مستلزم حضور قضات شایسته و استوار و نفوذناپذیری است که دستیابی به آن ها جز از راه مطالعه و تحقیق و حتی وسواس میسر نیست. متقابلا "ما آن روز و روزگاری که می توانستیم، چه کرده ایم؟ هنوز عدلیه و مشروطه و بنای سیاسی جدیدمان از نیم بند هم نیم بند تر بود که آدمی اصل هشتاد و دو متهم قانوقان اساسی مان را که میگوید: "تبدیل ماء موریت حاکم محکمه عدلیه ممکن نمیشود مگر به رضای او" در سال ۱۳۱۰ - به انواع ترغیب و ترغیب بیازی - تفسیر کردیم و اعتبار قاضی را در همان اولین تجربه ها شکستیم و جالب توجه است که قضیه چنان از زیر و بالا آفتابی بود که هر نیمه عاقلی هم بکشید که در پشت این "مصلحت ملی" چه قصدی نهشته است (در سرا سر عدلیه عده ای قاضی پیدا شده اند که زیر بار زور نمی روند و زبان درازی میکنند و این اصل خبیث ۸۲ مانع از توده های زدن به آنها است). این فقط یک چشمه کار روتنها یک زمین می مقایسه است به هر گوشه ای از

سرگذشت قاضی "بورک"

بقیه از صفحه ۲

و مرد آنطور که با ید و بر نداد. چرا؟ زیرا نسبت به چندی از آراء دادگاه عالی که برحق مساوی زن و مرد تأکید داشته اند، نظرات نقادی نشان داده است. همچنین قاضی بورک زمانی در نیویورک عضو یک باشگاه خصوصی بوده که تنها مردان را به عضویت می پذیرفته است و وقتی هم که هیئت مدیره باشگاه سیاست خود را به سود پذیرش زنان تغییر می دهد، قاضی بورک بعنوان اعتراض با شگاه را ترک می کند. دلیلی که بر بی اعتنائی او نسبت به "حقوق خصوصی" افراد اقامه شد، این بود که طی مقاله ای بر آراء دادگاه عالی در نقض رای یکی از مجالس ایالتی خرده گرفته است. از این قرار که در سال ۱۹۶۵ مجلس ایالتی "کتبکات" به موجب مصوبه ای زنان شوهر داران ایالت را از استفاذه از وسایل ضد بارداری منع می کند و این به عقیده او و ران "دادگاه عالی" خلاف روح قانوقان اساسی و منافی اصل "حقوق خصوصی" افراد شناخته شده و طبیعا نقض می شود و نتیجه اینکه پس از بیست و چند سال، خرده گیری قاضی بورک، در بزنگاه ارتقاء گریبانش را می گیرد و محکومش میکند.

داستان قاضی بورک و صدها نمونه نظیر آن در زمینه های مختلف، کلید دسترسی به همان رازی است که هستی این ملت ها را در مقابل آفت های مصنوعی می بخشد که متاسفانه جزئی از زندگی ما و ملت های مانندما تبدیل شده است، این وسواس ها و موثقا می که در چشم حیرت انگیز و در چشم بعضی از ما حتی مسخره و بازی است شالوده ای زندگی مردمی است که حق دارند به عظمت و بقا و تفوق خود بیاندوم اما وقتی به این منازربه چشم حیرت و مسخرگی نگاه می کنیم همان سزاواریم که خمینی و خمینی ها را داشته باشیم و به پشت با ما هجوم ببیاوریم تا تصویب عفریت ها را در ما به جوئیم و حتی بیابیم. سزودا این ملت ها آنست که با کلمات و اصطلاحاتی چون: حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی، حاکمیت ملی، مقام قاضی، تفکیک قوا، استقلال قضائی شوخی ندارند، کسی که میخواهد چنین مسئولیت های حساسی را گردن بگیرد، رئیس جمهوری و سلطان را که سهل است، اگر عیسی مسیح را نیز از هفت آسمان فروکشد و شقیع و شا هدبیاورد، ناچار باید این معبر سخته متحان را طی کند و از چننه خود ما به بگذارد.



نامه‌ها و نظرها



ما تمام با کسی را به ما و بوسه‌های خواسدگان گرامی خط برای مسکن کردن نظرات و عتاسد و برداشته‌های شخصی نویسندگان تا به حالت و لزوماً به معنای موافقت و همراهی ارکان مرکزی نیست. معاونت ملی ایران با مفاد همه این نوشته‌ها نیست. از نویسندگان نامه‌ها نتوانیم که می‌کسب نام و نشان خود را ذکر کنند و در صورتیکه نخواهند نامشان چاپ شود ما داوری و نتوانیم تا نامشان محفوظ بماند. افزون بر این، از چاپ نامه‌ها می‌کسب که در آن‌ها نسبت به انتقاد و گروه‌ها هتک حرمت شود و یا عفت و بزرگواری فلم ملحوظ نگردد، ممنوریم. انتخاب عنوان نامه‌ها از ماست.

Je désapprouve tout à fait ce que vous dites, mais je défendrai jusqu'à la mort votre droit de le dire.
VOLTAIRE

با آنچه مکتوبی مخالفان ما بنامای مرگ استفاده‌ام که حق گفتن را داشته‌ام می‌باشد.
ولتر

کدام روشنفکر؟

روزنامه‌محترم قیام ایران ،
با عرض تشکر از این که می‌بینم با بی -
طرفی نظریات مختلف خوانندگان را
چاپ می‌کنید ، به خودم اجازه می‌دهم
درباره‌ی روزنامه‌ی سرگشاده‌ی کسسه در
شماره‌های اخیر یکی با امضاء آواره
محفوظ الامضاء و دیگری با امضاء محفوظ
چاپ کرده‌بودید نظر خود را با ستحضارتان
برسانم شاید بتواند نتیجه‌گیری از
این بحث درباره‌ی ره‌گناه مدیران رژیم
گذشته و روشنفکران ، کمکی بنماید .
قبلاً با یاد عرض کنم که در این از در آفتاب
محفوظ الامضاء شدید تر و آزاردهنده تر
است چون اگر ایشان آواره هستند مسن
آواره پناهنده هستم ، هر وقت در گذرنامه

پناهنده‌گیم چشم به این عبارت می‌افتد
که " دارنده این گذرنامه به همه کشورهای
می‌تواند مسافرت کند غیراً از ایران " در
سراپایم احساس دردها نکاهی می‌کنم .
من به هر دو آقایان که ، شاید دیدی توجه ،
از " سقوط مملکت " صحبت کرده‌بودند ،
معترضم . زیرا اگر به معنای لغوی سقوط
توجه دقیق داشته‌باشیم ، از استعمال آن
درباره ایران امروز پرهیز خواهیم کرد .
سقوط وقتی است که مملکتی زبان و
هویت فرهنگی و آداب و سنن خود را از
دست داده‌باشد . مملکت ما سقوط نکرده
و به قرینه‌ی پایبرجائی چند هزار ساله‌ی
آن همه حوادث واقعاً " کم نظیر در تاریخ
جهان - هیچ وقت سقوط نخواهد کرد .

یونانی و ترک و عرب و مغول و تاتاریا
قتل و غارت و خرابی‌های فراوان بر
مملکت ما مسلط شدند و بعضی صدسال و
دویست سال برای ایران فرمانروائی کردند
ولی ایرانی‌های یونانی‌شدنه ترک‌ند
عرب‌ونده مغول ، بلکه همچنان ایرانی
مانند .
من پدید خیمینی و حکومت مذهبی او را با
همه سروصدا پیش یک حادثه ، از جمله
حوادث بسیار مملکت ما میدانم و یقین
دارم که از این ورطه ، مثل گذشته‌ها ،
نجات خواهیم یافت . اما مهم اینست که
چشم‌پوشی و زکیم و از ترک‌راشتباها تی که
وقوع این حادثه را باعث شد یا تسهیل
کرد ، بپرهیزیم .
من هم عقیده‌ی آقای آواره محفوظ -
الامضاء ، بی‌خبری و عدم رشد سیاسی جامعه
رایجی از علل عمده این مصیبت میدانم
و طبیعی است که پناهنکار رژیم و

برده‌پوشی بروا قیعت تجهیز آخوند را اگر
نه علت اصلی ، لا اقل از مهم‌ترین
علت‌های فریب خوردن قاطبه مردم
می‌شمارم .
ولی ایراد من به آقای آواره محفوظ -
الامضاء این است که مثال خود (فیلسوف
جوان مسلط بر افکار فلاطون و ارسطو و
کانت و غیره) را خوب انتخاب نکرده‌اند .
اگر گفته‌شده که روشنفکران با دنیا له‌روی
از خمینی مردم بیچاره را به دنیا ل خود
کشیدند ، حرف بیجا تی نبوده‌است ولی از
نوع روشنفکران مورد مثال ایشان قطعاً
منظور نبوده‌است ، که طبیعی است
پاسخگوی ایشان هم‌شاهد مثال از شاه‌عران
عضو کانون نویسندگان ایران بیاورند و
آقای جلال سرفراز را برخایشان بکشند که
در نگاه خمینی " آئینه‌ی می‌بیند به
وسعت آزادی " .
در نتیجه این سوء تفاهم در باره
" روشنفکر " ، بحث به بیراهه رفته‌است .
با پدیده‌ی صراحت عرض کنم که آقای جلال
سرفراز و شاه‌عران مورد اشاره ، در جامعه
ایرانی آن چنان محلی نداشتند که در
بیراهه رفتن خود توده مردم را بدنبال
بکشند .
من بعنوان یک فرهنگی که بیست و چند
سال در جامعه فرهنگی ایران زندگی
بقیه در صفحه ۱۱

سخنان

شاهزاده رضا پهلوی

بقیه از صفحه ۴

اجتماعی ، همه‌گونه‌ها زمان داریم ، و در زمان حرکت
نهایتی ، با یک حرکت منظم و حساب شده‌ای قادر خواهیم
بود که با یک غافلگیری سریع و در یک حرکتی که تمام
پهنه ایران را خواهد پوشاند ، با گناهان به یک جنبش
مردم برسیم و این حکومت رو براندازیم .
من تمام تلاش خودم را از این پس بیشتر در قسمتی که تا
بحال شاید کمتر به پیش برداخته‌ام ، چه در مبارزات خارج از
مملکت و چه در مورد تماس‌ها و فعالیت‌ها تی که نما یا نگر
مرحله جدیدی از مبارزات در آن نظر را راجی باشد ، نهایت
تلاش خودم را از طریق مختلف خواهم کرد . اما باز زنگار
می‌کنم که موفقیت من در این مرحله از کار ، بستگی
مستقیم خواهد داشت با اون همکارانی که از شما و سایر
هم‌میهنان من که در خارج هستند ، در
بهر حال همان نظریه قبلاً " بدون گفتار " شکی ندارم
که موفقیت از آن ما خواهد بود . با را ولی نیست که
هم‌میهنان ما در طول تاریخ پر عظمتشون از مراحل سخت
گذشته‌ی ما شدند . وقتی که از پس ترک ، مغول و عرب ،
برآمده‌باشیم ، مسلماً " از پس یک عده و یا ش غیر ایرانی
هم‌برخواهیم آمد . اما این با رما تل مشکل تر است .
این با رملت ایران نه‌مانند گذشته‌ها غافلگیر شد ، و
متأسفانه وضعی روا بجا دگر که سیاست‌های خارجی و
نیروهای ضلیمی از آن فرصت استفاده کردند و این
بلار و به سر مملکتشون آوردند ، بهمون طریقتی که به اصطلاح
دودستی مملکت روتحویلیشون دادیم ، مسلماً " دودستی
پس نخواهیم گرفت . این مبارزه ، مبارزه " مشکلی است
گرچه من اعتقاد دارم که موفق خواهد شد ، اما باید امید
که مشکل است . واقعاً " مشکل است ، به جای اینکه از
همدیگری انتظارات غیر معقول داشته‌باشیم ، با یستی
قدم به قدم ، مرحله به مرحله ، به صورت حساب شده و منظمی
عمل بکنیم و اگر از این مراحل به صورت صحیح عبور
کنیم مسلماً " به آن موقعیت خواهیم رسید که مملکتشون

که ببینند ما حرفی که لازم است به سایر ملل جهان
بزنیم ، می‌زنیم و آن خواسته‌ها تی که از ما دارند به
دنیا اعلام می‌کنیم ، و اگر این احساس در دلشون ایجاد
جای امیدی هست ، مسلم شکی نداریم که همگی اونها
پای ای جان خواهند ایستاد و مبارزه خواهند کرد .
کسانی که امروز برای ما حاکم هستند ، حاضر شدند پای
جان با بیست و نوبه ملت ایران ظلم بکنند ، ما اگر حاضر
نباشیم در مقابل تاپای جان مبارزه بکنیم ، مسلماً
این جور آدم‌ها رو قادر نخواهیم بود به همین سادگی ز قدرت
ببندازیم .
امیدوارم همگی ما درک این مسأله را داشته‌باشیم که
برای نجات میهن فداکاری تا مرحله آخر لازم هست ، تا
پای جان با یستی مبارزه کرد . اما راه‌هایی من و اصرار
من در همبستگی شما ، به این خاطر هست که جان یک نفر
ایرانی بی‌بهره به هدر نرود .
عده‌ای از شما که امروز در این سالن هستید ، با زمانندگان
یک عملیاتی هستند که در حدود چند سال پیش ، به صورت
نا فرجائی با این یافت و خدا می‌دونه که چند نفر از اونها ،
بهر حال خانوادها‌ها شون ، از هم متلاشی شد ، چقدر زجر کشیدن ،
چقدر سختی تحمل کردن ، فقط به خاطر اینکه این حرکت
حساب شده نبود و یا درجهتی می‌رفت که متأسفانه در
جهت یک برنامہ صحیح و یا یک پیش‌بینی قبلی صحیح
انجام نشده بود . ما نمی‌توانیم این جور اشتباه‌ها رو
مرتکب بشیم ، متأسفانه زمان من مطلع از این واقعه
شدم که دیگر دیر شده بود . والا غیر ممکن بود که از زبدهم
اگر اطلاع داشتم که همچین اتفاقی بیفتد .
ضمناً " می‌خواستم آفا به بکنم که در این مبارزه ، با چشم
با زعمال بکنید ، چون با رها دیده شده که عده‌ای به ظاهر
وطن پرست ، بنا ما ایران و یا بنا من ، به طرق مختلفی
سوء استفاده از احساسات و خواسته‌های هم‌میهنان نسیم
کرده‌اند و متأسفانه از اونهم نتیجه گرفته‌اند ، کسه
البته به ضرر مملکت و به ضرر من و فقط تنها به نفع این
افراد بوده . بنا برای این در حرکت با یستی هشیا ر بود .
با یستی دقت کرد .
و در خاتمه صحبت‌ها م ، این مسأله رومی خواستم به
همه‌تون بگویم ، که من این تشخیص را قطعاً " دارم و خواه
داشت که همکاران و دوستان و یاران واقعی من کسه در
واقع میهن پرستان واقعی هستند و از روز اول مبارزه
با خمینی فعالیت کردند ، آنها را مسلماً " به یک چشم
دیگری نخواهم دید تا کسی که چندین بار رخط عوض کردند
و رنگ عوض کرده‌اند و فقط در روز آخر ادعا خواهند کرد که
ما در راه نجات مملکت اله کردیم و بپله کردیم .
(کف زدن حضار) .
فقط خواهش نهائی من از شما این هست که وقت
خودتون رو سرا این مسأله تلف نکنید ، که بخوایم
این جور مسأله رو به اطلاع من برسوند چون من خوب
میدانم که با من هست ، کی با من نیست ، در مقابل تمام
انرژی خودتون رو وقت خودتون رو صرف آن مسأله‌ای
بکنید که امروز مطرح کردم . تا آنجا تی که ممکن هست و هر چه
زودتر در جهت کمک به وقوع پیوستن این تشکیلات جدید و
در راه یک همبستگی جدیدی برای ارائه اون تصویری
که لازم هست ارائه بدیم ، نهایت تلاش خودتون رو انجام
بدین وبه سایر هم‌وطنانم که امروز فرصت نشدند در این
جلسه با شند ، به علت کمبود و شاید زمان کافی برای
این که به اطلاعشون برسه که همچین جلسهای خواهد بود ،
به اطلاعشون برسوند که منظور اصلی چیست .

افراد کی که با من همکار می‌کنند در این زمینه خواهند
بود که به سئوالا شما ، اگر با شد ، جوایی بدهند و یا می
توانید از طریق مکتوبه با دبیرخانه من اگر سئوالا ش
خاصی داشته‌باشید یا مطلب خاصی باشد که بخواید به
من برسوند به ر حال بفرستید که از اون مسأله آگاه
باشم .
امیدوارم در سفر بعدی من به فرانسه ، لا اقل با یک گذاری
اولیه " این حرکت رومشا هده بکنیم و با زنگار می‌کنم که
نهایتاً " مشارکت و حضور تک شما در این حرکت لازم
(کف زدن حضار)
من قبول می‌کنم که مسئولیت خاصی در این زمینه ندارم .
چون شما از من انتظار رهبری مشخصی دارید . اما مسأله
مقابل من هم از شما می‌خواهم که من را در صحنه تنها
نگذارید ، به قول معروف کنار رگودن نشینید .
(کف زدن حضار)
با یستی هر روز به تعداد میهن پرستان واقعی اضافه‌شده ،
من میدانم که اگر با انصاف و با شناخت کامل به مسأله
عمل بکنیم ، کسانی که واقعاً " در راه مملکت تلاش
کرده‌اند و واقعاً " در این راه از خود گذشتگی نشان
داده‌اند ، مسلماً " در آینده ، مملکت ، جای خودشون رو
خواهند داشت .
و هر کسی هم که تا کنون به عللی وارد این مبارزه نشده ،
با پدیدش گفت ، که اگر ایرانی هستی ، اگر واقعاً
مملکت رو دوست داری ، حق نداری بی تفاوت بمانی ، و
تا هدا زین رفتن مملکت و هم‌میهنانت با یستی ، بنا برای
هر کسی که با شد ، کار نداری ، از پاسدا را انقلاب گرفته ، تا
یک ایرانی محصل در خارج ، امروز با یستی همه تکلیف
خودشون رو روشن کنند ، یا در این حرکت سهمی می‌خواهند
داشته‌باشند ، و یا بی تفاوت به کنار نمی‌نشینند و کساری
اتجاه منی دهند ، اگر بخواید یک روزی در آن جامعه‌ای
داشته‌باشید بهتر هست که جای خودتون رو با عهده‌ی که امروز
انجام می‌دهید در آینده بکنید .
چون من کسی هستم نمی‌توانم به خاطر نفع ملت ایران ،
خارج از انصاف ، کسانی را که کوچکترین قدمی در راه
مملکتشون بر نمی‌دارند ، با کسی که روز و شبشان
ایران و ایرانی هست ، به یک چشم ببینم .
(کف زدن حضار)
و از حالا به شما این قول شرف را می‌دهم که در روزی که در
مملکت با شما برخورد کنم ، تمام کسانی که کوچکترین
تلاشی در راه مملکتشون نکرده‌باشند ، اولین کسی باشم
که جلوی دروازه مملکتشون را با این افراد با یستم
(کف زدن حضار) و همگی با هم بهشون خواهم گفت که
جای شما در ایران نیست و هر کسی که از آن و مال و همه
چیز خودش برای رسیدن به این مملکت و نجات این مملکت
گذشته ، آن افراد حق به گردن ما خواهند داشت . اما هر کسی
دیگری که با دشمن مملکتشون ساخته‌باشد به شو نو کساری
خارجی نشسته‌باشد و با ایران و ایرانی خیانت کرده‌باشد ،
ما از تقصیرشون نخواهیم گذشت .
(کف زدن حضار)
همگی شما را براتون آرزوی موفقیت می‌کنم و به خدا
می‌سپارم ، متشکرم و واقعاً " امیدوارم که ، با یسن روز
مصمیم قلب می‌گم ، که با ردیگر در ایران آزاد و مستقل
همدیگر را خواهیم دید .
(کف زدن حضار)



فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

خسرو و شیرین

معروف ترین داستان عاشقانه در ایران

خسرو و شیرین دومین منظومه نظامی و معروف ترین اثر و به عقیده گروهی از سخن سنان شاهان راوست. درحقیقت نیز، نظامی با سرودن این دومین کتاب (پس از مخزن الاسرار) راه خود را زمی یا بدو طریقی تازه در سخنوری و بزم را می پیش می گیرد.

این منظومه که در ای بیش از شش هزار بیت است در ای بسپاری قطعات است که بی هیچ شبهه ز آثار جاویدان زبان پارسی است و همان است که موجب شده است گروهی از نویسندگان به تقلید از آن روی آورند، گواین که هیچ یک از آنان، جز یکی دو تن، حتی به حریم نظامی نیز نزدیک نشده اند، و کار آن یکی دو تن نیز در برابر شهرت و عظمت اثر نظامی رنگ باخته است.

اصل داستان شرح عشقی است که میان خسرو پرویز پادشاه ساسانی، و شیرین شاهزاده خانم رومی پدید آمد. در زمان شویب آن دو منتهی شد. قصه خسرو و شیرین و عشق میان آن دو داستان تاریخی است و فرسودگی نیز در شاهانه جهان کلام و اصول آن قصه را یاد کرده است. البته داستان در شاهنامه، با آنچه نظامی روایت کرده است بعضی تفاوتها دارد. از این قبیل که در شاهنامه شیرین، مریم دختر قیصر رومی است و در نظامی او می شود اما در خسرو و شیرین مریم به مرگ طبیعی می میرد. نیز بنام بهر روایت شاهنامه شیرین در او پسین روز زندگی به دخمه خسرو پرویزی رود و در آن جا زهر لاهلی که با خود داشته است می خورد و می میرد، در صورتی که بنا به روایت نظامی وی در دخمه خسرو با دشمنان جانی را که خسرو زخم خورده بود، می دردد و رخ بر رخ او می گذارد و جان او را تسلیم می کند.

اما تفاوت اساسی آن است که فردوسی در شاهنامه به صراحت می گوید که ایرانیا، موبدان و سران سپاه و درباریان از این که خسرو، شیرین را به زنی خواسته و او را به بیست و خود فرستاده است ناراضی بودند و روزی چند به درگاه خسرو نیا منتهی شدند تا سرانجام خسرو را بخوابانند و علت حاضر شدن در سر خدمت را از ایشان بخواستند. این از آن تکیه رنگ سرانجام روی به موبدان کردند و از او خواستند که علت ناراضی ایشان را بگوید.

خسرو و شیرین گفت گوی که ای پادشاه من، منم پدید آمدنم در شاهنامه به صراحت می گوید که ایرانیا، موبدان و سران سپاه و درباریان از این که خسرو، شیرین را به زنی خواسته و او را به بیست و خود فرستاده است ناراضی بودند و روزی چند به درگاه خسرو نیا منتهی شدند تا سرانجام خسرو را بخوابانند و علت حاضر شدن در سر خدمت را از ایشان بخواستند. این از آن تکیه رنگ سرانجام روی به موبدان کردند و از او خواستند که علت ناراضی ایشان را بگوید.

چنین گفت خسرو که شیرین به شهر چنان بدگمان بی منش تفت زهر کتون تفت می شد به مشکوی ما بر این گونه پسر بوشد از بوی ما زمن گشت بدنام شیرین نخست ز پرمانگان نامداری نجست ...

مهران به خسرو آفرین خواندند و روی او را پندیدند. البته فردوسی پیش از این گفته است: ورا (= خسرو) در جهان دوست شیرین بدی بر اویر، جو روشن جهان بین بدی پسندش نبود جز او در جهان ز خوین او از دختران مهران ز شیرین جدا بود یک روزگار بدانگه که بد در جهان شهریار به گرد جهان در، بی آرام بود که کارش همه رزم بهرام بود ...

از آن پس روزی در شکارگاه به شیرین با زمی خورد و بسیار دیگر آتش مهروی از زیر خاکستر گذشت سالیان، زیانسه می کشد و شیرین را به بیستان خاص خود می فرستد.

خسرو پرویز ز پادشاهان دوران انحطاط ساسانیان است. هم در شاهنامه، هم در خسرو و شیرین نظامی و هم در شاهنامه، شاعری داستانهای فراوان از حشمت و نعمت و تجملهای او نقل شده است. برای نمونه شرح تخت وی را که "تخت طاقدیس" خوانده می شود تا جایی را که بر سر این تخت آویخته بود شاهنامه شاعری نقل می کنیم:

تخت طاقدیس ... مرکب از عاج و ساج بوده، صفحات و نرده آن را از طلا و نقره ساخته بودند. طولش ۱۸۰ ذراع (= از نوک انگشتان تا آرنج، قریب ۵۰ سانتی متر) و عرضش ۱۳۰ ذراع و ارتفاع آن ۱۵ ذراع بوده و پایه های آن از چوب سیاه و بنسب داشته که قاب طلایی بر آن گرفته بودند. این تخت را طاقی از طلا و لاجورد بوده که صورتیهای فلکی و کواکب و بروج و تقویمهای هفتگانه و صورتها شاهان و حاکمانهای مختلف ایشان را عمال مجالس بزم و روز

و شکارگاه و غیره بر آن منقوش بوده و آلتی در آن قرار داشته که ساعت های مختلف روز را معین می کرده. خود تخت چهل قطعه فرش زربفت مزین به مروا ریویا قوت داشته است که هر یک معرف یکی از فصل های چهارگانه بوده است ...

دیگر از بدایع، تاج بزرگی است که شصت من طلای خالص داشته و مروا ریویا به بد رشتی تخم گنجشک و یا قوت های اناری رنگ که شب را به روز بدل می کرد بر آن نشاندند بودند. زنجیر طلایی به طول هفتاد ذراع از سقف آویخته بود که تا چاه را بدارد و بسته بودند تا بدون زحمت و فساد را به سر شاه تماشای داشته باشد.

نیز: "در میان این بدایع طلای نرم و دست افشاری بود که از معدن تبت برای پرویز استخراج شده بود و عبارت از توده ای طلا به وزن دویست مثقال (= یک کیلوگرم) و به نرمی موم بود و چون در دست می فشردند از لای انگشت ها در آمده شکل در آن می ماند و از آن صورت های مختلف و بی حد شکل اصلی بر می گردانند ..."

در اغلب دیوان های شاهان بزرگ ایران، سعدی، حافظ، خاقانی و دیگران به حشمت پرویز اشاره شده است. فردوسی در داستان خسرو و شیرین گوید وقتی خسرو به شکار می رفت سیمد سوار با اسب های که ساعت زربین داشتند و هزار و صد و شصت بیابا ده زوبین به دست او را همراهی می کردند. نیز با نهدبا زدا را با مرغان شکاری و از آن با زسی با زسیمد سوار رکه هفتاد شیر و پلنگ آموخته (= تربیت شده) و به زنجیر بسته و بیوزهای شکاری فراوان و صد قلاده سگ تا زی که در دویدن آهورا می گرفت می آوردند. از آن دو هزار را منگربا و سایل خود با افسر های زرین هر یک بر شتری سوار بودند. نیز با نهد شتر خیمه و خرگاه و گوسی (= سندلی) و سرا برده و خیمه و آخور چارباغان را می کشید. سیمد شاهزاده جوان نیز با ره (= دست بند) و طوق و کمز زرین و کوه نشان در رکاب شاه بودند و نیز:

دو صد برده تا مجمر (= آتش دان) افروختند بر او و عود و عیش و برمی سوختند

دو صد مرد بر نای فرمان بران ... اما هر یکی تر کس و زلف بران همه پیش بردند تا بساد، بوی جو آید، زهر سورا ند بدوی همه پیش آن کس که با بوی خوش، همی رفت با مشک صد آب کش که تا ناورد ناگهان گرد، بساد نشاند بر آن شاه فرخ زاد صدقا پیش پیش بیایان را آب با می می کردند که بساد گردی بر سر خسرو نشاندند. آن گاه سیمد جوان تر کس و زعفران به دست می آمدند تا اگر با دوز بد بوی خوش به مشام شاه برسانند. نیز دویست برده به همین منظور آتشدان ها به دست داشتند و عود و عنبر در آن می سوختند تا با بوی خوش آن راه شاه برسانند. نظامی نیز در خسرو و شیرین همین صحنه را تصویر کرده است.

بهر روایت فردوسی، با این تجمل و حشمتی که خرج آن به مردم ایران تحمیل می شد، پرویز در پایان عمرش بیدا دگری نیز پیشه کرد و در او را موجب شد که گروهی سر به شورش بردارند و شیرین، پسر را که پرویز را زمریم دخت قیصر داشت به پادشاهی بنشانند.

چنان که دیدیم، داستان خسرو و شیرین از قدیم با وجود داشته و حتی جا حظ نویسنده بزرگ عرب زبان قرن های دوم و سوم هجری بدان اشاره کرده است. نظامی گوید که فردوسی چون این داستان را در حشمت سالکی سروده، حدیث عشق را از آن حذف کرده است:

حدیث خسرو و شیرین نهان نیست که ز شیرین ترا لقا داستان نیست اگر چه داستانی دل پسند است عروسش در وقت (= نگاهداری) شهیند است بیاضش در گزارش نیست معشوقش که در بر برد سوادش بود موقوف ز تاریخ کهن سالان آن بسوم مرا این گنج ناله گشت معلوم ... نیارد در قبولش عقل سستی که پیش افلان دارد درستی نهینها، بر درستی آشکار است اثرهایی کز ایشان یادگار است اساس بیستون * و شکل شهیدین

همیدون در مداین کاخ پرویز ... حکیمی کاین حکایت شرح کرده است حدیث عشق از ایشان طرح کرده است که در حشمت او فتادش زندگانی خندنگ افتادش از شست جوانی به عشقی در، که شصت آمد بیستندش سخن گفتن نیا مدسود منشدش آن گاه گفته است آنچه را که فردوسی گفته است من بساز نمی گویم، زیرا گفته را با ز گفتن فرخنده نیست.

داستان خسرو و شیرین نظامی از مرگ خسرو و نو شیران و پادشاهی هر مزید خسرو پرویز زاده شدن او آغاز می شود و هنوز بسیار جوان بود که یکی از ندیمان او را با پورتا مکمه نقاشی چیره دست بود، زیبا بی شیرین، برادر زاده بانوی فرمان روی آن منستان را در مجلس خسرو می ستاید. این وصف شیرین، از شاهکارهای بزرگ نظامی است:

بری دختری پری بگذار ماهی بزیر مقنعه صاحب کلاهی شب افروزی جو متاب جوانی سیه چشمی چو آب زندگانی کشیده قامتی چون نخل سیمین دوزنگی بر سر نخلش رطب چین زبس کاوردید آن نوش لب را دهان پر آب شکرش در رطب را به مروا ریصدندان های چون نور صدق را آب دندان داده از دور دوشگر چون عقیق آب داده دو کیسو چون کمند تاب داده خم کیسوش تاب از دل کشیده به گیسو سیزه را بر گل کشیده شده گرم از نسیم مشک بیزش دماغ نرگس بیما رخی سزش فسوگر کرده بر خور چشم خود را زبان بسته به افسون چشم بدرا به سحر کاش دلها کند تیز لبش را مدنمک هر یک شکر ریز نمک دارد لبش در خنده پیوست نمک شیرین نبا تدوان او هست تو گوئی بینیش تیغی است از نسیم که گرد آن تیغ سیمی را به دونیم زما هوش صد قصب را رخنه یابی جوما هوش رخنه ای در رخ نیابی به شمعش برسی بیروانه بینی زنا زش سوی کس پروا نبینی موکل کرده بر هر غمزه غنجهی زخ چون سیب و غنچه چون ترنجی رخس تقویم انجم را زده راه فشانده دست بر خورشید و بر ماه

دوستان چون دو سیمین نارنجیز بر آن بستان گل بستان درم ریز نهاده گسردن آهو گردنش را به آب چشم شسته دامنش را گراندازه ز چشم خویش گیرد بر آهوی مد آهوبیش گیرد به چشم آهوان آن چشمه نوش دهد شیر افگنان را خواب خرگوش ز لعلش بوسه را با سخنجیزد که لعل اروا گشاید در بریزد ز رشک نرگس مستش خسروشان بیازارم ریحان فروشان هزار آغوش را پر کرده از خار یک آغوش افگنان ناچیده دیوار شبی صدکس فزون بیند به خوابش نبیند کس شبی چون آفتابش به عید آرای ابروی هلالی ندیدش کس که جان سپرد حالی به غیرت مانده مجنون در خیالش به قایم رخت * لیلی با جمالش بغرمانی که خواهد خلق را کشت به دستش ده قلم یعنی ده انگشت حدیثی و هزار آشوب دلبنده

لبی و صد هزاران بوسه چون قند سر زلفی زنا زو دلبری پر لب و دندان از زیاقوت و از در هنرفتنه شده بر جان پاکش نوشته عید عنبر به خاکش رخس نسیرین و زلفش بوی نسیرین لبش شیرین و نامش نیز شیرین با این توصیف است که نهال مهر در دل خسرو جوانه می زند و مشتاق دیدار شیرین می شود. از سوی دیگر پورسه بار تصویر ای ز خسرو می سازد و در گذرگاه شیرین بر درختی می آویزد، شیرین نیز بدین ترتیب به خسرو مهر می آورد. سپس شاه پرویز را به شیرین می نماید و می گوید ما حسب تصویر کیست، شیرین به هوای خسرو زاندا خود آواره می شود و روی به سوی خسرو می آورد، همه اش بدو گفتند است که به هیچ روی، جز به زنا شوی به خسرو تسلیم نشود. شیرین بر پشت شهیدز، اسب معروفی که بعد به خسرو هدیه شد، می آمد. اما در همان روزها خسرو زیدر خود هرمز (پسر نو شیران) گریخته به ارمنستان رفت. علت این کار آن بود که بهرام چوبین، سردار شورشی هرمز مقداری زرو سیم به نام خسرو سکه زده و بخش کرده بود تا میان پدر و پسر بر هم زند. عاشق و معشوق فراری، در میان راه به یکدیگر با زمی خوردند و آن که همگدر را بنشانند. در همین جا است که نظامی صحنه فوق العاده زیبایی شستوی شیرین در آب چشمه سا رونظ را کردن خسرو زنهان گاه می بدورا می سازد. خسرو زرا به روم می رود و در آن جا به حکم سرنوشت و مصالح سیاسی، دختر قیصر، مریم را به زنی می گیرد. شیرین نیز به مقراضی خسرو می رسد، کنیز او و ماهرویان حرم خانه خسرو او را فرود می آورند و چون برزیبایی وی رشک می برند، او را به جایی گرم و دلگیر که مرو زنه نام، قصر شیرین معروف است می فرستند و شیرین در آن جا در فراق خسرو در آن ناحیه دوزخ مانند

سخنی با شاهزاده پهلوی

بقیه از صفحه ۱

وپنا هندگی دست به گریبان است - رفتار حاکمان کنونی، در انظار رجاها نیان تصویر زشتی از ملت ایران ساخته است - قدرتهای بزرگ پس از حوادث دوسال اخیر، دریا فته اند که حاکمان امروز بخاطر ادا امانت حکومت خویش ناگزیر به ادا امانت سیاست مضروب خود هستند و راه حلی از داخل حکومت فعلی ممکن نیست.

در زمینه راه رهائی ایران، اظهار میدارند که نجات مملکت الزاماً "به دست ایرانی خواهد بود و نباید منتظر رداشته باشیم که سایرین - که در حال در فکر حفظ منافع خود هستند - در راه تاءمین منافع مردم ایران پیشقدم شوند. البته ایرانیان برای رهائی از اسارت، محتاج پشتیبانی معنوی ملت های آزاده و دمکرات هستند و ما، برای جلب این پشتیبانی با بدخواه ستاره ملت ایران را از طریق فعالیت خودمان به دنیا راه میدهم - تنها راه نجات مملکت برقراری قانون اساسی مشروطیت است.

در این بخش شاهزاده رضا پهلوی مکرر بر حرمت قانون اساسی و اصل حاکمیت ملی بصورت دلچسبی با فشار می کنند.

پس از آن به توضیح نقش خود در گذشته و حال و برنامهای آتی می پردازد و زندگانه از بعضی جهات نیازمند توضیحات و تذکرات است.

من امیدوارم که شاهزاده - بخاطر یک تمرین دمکراسی و تحمل عقیده دیگران هم که شده - این تذکرات را، در جای واقعی خود، در محلی حدفاصل بین چاپلوسی های مرسوم و حمله های خصمانه، بعنوان مصلحت گزاری یک هموطن بی غرض و نگران آینده مملکت، مورد توجه قرار دهند و به آن ها فکر کنند.

شاهزاده پهلوی بعد از تاءکید بر ضرورت مبارزه فعال برای آزادی ایران و از خود گذشتگی در این راه و نیز مقام خاصی که مبارزان در آینده مملکت خواهند داشت، به غیر مبارزان اتمام حجت می کنند:

"وهر کسی که تاکنون به عللی وارد این مبارزه نشده با بدبها و گفت اگر ایرانی هستی، اگر واقعاً مملکت را دوست داری، حق نداری بی تفاوت بمانی و شاهد از بین رفتن مملکت و هم میهنانت باشی. بنا بر این هر کسی که باشد، کارنداریم، از بسا دارانقلاب گرفته تا یک ایرانی محصل در خارج، امروز بایستی همه تکلیف خودشان را روشن کنند: یا در این حرکت سهمی می خواهند داشته باشند یا بی تفاوت به کنار می نشینند و کاری انجام نمی دهند."

سپس گروهی را که بی حرکت نشسته و کاری انجام ندادند، ندیده محرومیت از زندگی در ایران تهدید می کنند:

"از حالا به شما این قول شرف را می دهم که در روزی که در مملکت با شما برخورد می کند، تمام کسانی که کوچکترین تلاشی در راه مملکتان نکرده باشند، اولین

داشته باشد. ولی شاهزاده خوشبختانه، درک خود را از "نیروهای ملی" توضیح میدهند:

"اما وقتی صحبت از نیروهای ملی می-کنم، برای من ایرانی (است) که معتقد به اصول دمکراسی، معتقد به اصل حاکمیت ملی، معتقد به استقرار قانون اساسی که تنها سند موجود برای ماست... " طبیعی است که هر ایرانی علاقه مند به آزادی مملکت، مثل ایشان، آرزو مند همبستگی و همکاری نیروهای ملی است که بنا بر این تعریف، طرفداران استقرار قانون اساسی هستند. ولی مشکل اینجا است که امروز برچسب و عنوان طرفدار استقرار قانون اساسی را - صمیمانه یا به اقتضای مصلحت وقت و مورد - همه و همه، حتی کسانی که زشعار "مگر شاهزاده قانون اساسی داشت" یا "فرا تر نمی-گذاشتند، اختیار کرده اند، تنها تفاوت موجود اینست که گروهی - از جمله بسیاری از کسانی که امروز محمل شاهزاده را به دوش گرفته اند - با این قانون را به با زگشت به ایران موکول می کنند.

اگر شاهزاده، آنگاه که از عدم همبستگی نیروهای ملی در گذشته شکوه می کنند، این "نیروهای ملی" را در نظر دارند، می توان نندید که شاهزاده در آینده نیز بین آنها و ملت یونی که خواهان حرمت تمام و کمال قانون اساسی، بدون قید و شرط زمان و مکان هستند، و برچشم ایشان ظاهراً "با صلاح ملی" جلوگیری کرده اند، هیچگونه همبستگی امکان پذیر نیست و تلاش در این راه بی حاصل است. زیرا این اختلاف عقیده اساسی است و عمیق تر از آن چیزی است که شاهزاده از آن، ظاهراً "به سادگی به عنوان "تفاوت عقیدتی" گذشته و توصیه نموده اند که "فعلاً" آن را کنار بگذاریم.

همه مسئله بر سر "فعلاً" است که باید بر سر خرابه ها، بنای تازه ای بنیاد گذاری شود و سنگ اول بنا را الزاماً باید "فعلاً" گذاشت. شاهزاده که این همه تاءکید و اصرار بر تنفیذ و حرمت قانون اساسی دارند، باید با واقع بینی سهم پیمال شدن قانون اساسی بوسیله رژیم گذشته را در نزول بلای کنونی بپذیرند و در این عقیده که "سیاست های خارجی و نیروهای ضد ملی این بلا را به سر مملکت ما آوردند" که ایشان را سخت به بیراهه می کشاند، تجدید نظر کنند. اگر مردم ایران میخواستند که "مخالفت خودشان را به صورت عملی، بصورت مبارزه، مستقیم با رژیم... حتی اگر شد با درگیری انجام بدهند"، باید "فعلاً" - و نه تنها در گفتار - حرمت قانون اساسی را نگاه دارند و به آنها نشان بدهند که نسبت به قانون اساسی رفتاری متفاوت از رفتار مرحوم محمد رضا شاه دارند و باید با او ورنده که آن مرحوم، نیز، با تاءخیر، در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ به جرای قانون اساسی متعهد شد ولی بسیار دیر بود و ملت ایران - همانگونه که دیدیم - این تاءخیر طولانی را نپذیرفت و با لطیف پس از تحمل بار سنگین رنج و عذاب چند ساله اخیر، بیش از آن آماج دگمی بپذیرفتن ندارد.

امروز هیچ عجبی نیست که "نیروهای ملی" آنچنانی، از شاهزاده خواهان شده باشند که

و اردگو فرما ندهی و رهبری سیاسی بشوند و ایشان ظاهراً "به اغوی آنها، که عادت دارند اصول قانون اساسی را به ریز و درشت - خوب و بد - لازم الاجرا و معوق الاجرا، قسمت کنند، به قبسول رهبری و ایجا دیک سا زمان سیاسی تن در داده اند:

"اخیراً تصمیم گرفتم که در نبودن یک رهبری لازم برای هر مبارزه ای در صحنه و به جهت رفع این مشکل، احتیاج به این است که خیلی مستقیم تر و علنی تر در این قسمت از کار و از مبارزه باشم. حدود یک سال پیش به این طرف سعی کردم که به دنبال سازمان ندهی جدیدی و به دنبال یک برنامه ای که لا اقل رفع این اشکال عمده را از لحاظ فعالیت ها فی که در خارج مملکت انجام میشود و وجود بیاید، تلاش خود را جدیداً آغاز کردم."

ایجا دیک سا زمان سیاسی و قرار گرفتن در آس آن به عنوان رهبر، حق مسلم هر کسی، از جمله شخص ایشان است. ولی اگر رهبری سیاسی را اختیار کردند، دیگر به چه عنوان میتوان ننداد عیبه سلطنت مشروطه به عنوان سمبل وحدت کشور را داشته باشند؟

بهر حال من، به عنوان یک طرفدار بی قید و شرط حاکمیت ملی، وظیفه خود میدانم، در نهایت خیر خواهی، به ایشان یادآوری کنم که اگر از این بیراهه، سر بیعاً عقب ننشینند، اولین خط بطلان را بر سند مشروعیست مقام خود می کشند و نه تنها موقع خود، که موقع نهاد پادشاهی را، به هنگام مبارزه با شاهزاده، ملت، سخت به خطر می اندازند.

اگر کسانی به شاهزاده این اندیشه خام را تلقین می کنند که ملت ایران چون از ظلم و جور رژیم حاکم به ستوه آمده، آماده است که هر جا نشینی را در هر شرایطی بپذیرد، جا دارد که لحظه ای از حلقه تنگ اطرافیان خود سرکی به بیرون بکشند و چهره تازه ملت ایران را که به تشخیص خود ایشان "مانند گذشته غافلگیر نخواهد شد"، ببینند.

در پایان بی مناسبت نمی بینم - حال که سخن صریحی را با شاهزاده رضا پهلوی آغاز کرده ام، نظرم را در باره اشاره ایشان به قیام ۱۸ تیر ۵۹، با اطلاعشان برسانم.

شاهزاده میگویند:

"راهنمایی و اصرار من در همبستگی شما، به این خاطر است که جان یک ایرانی بیپوده به هدر نرود."

سپس متذکر میشوند که آن حرکت (قیام نوژه) چون حساب نشده و با یک برنامه و پیش بینی صحیح انجام نشد، تلفات و ضایعات بسیاری ببار آورد. و می فرمایند: "متأسفانه زمانی من مطلع از این واقعه شدم که دیگر دیر شده بود و الا غیر ممکن بود که اجازه بدهم، اگر اطلاع داشتم که چنین اتفاقی می افتد."

بقیه در صفحه ۹

ناخزای فاحق جنگ افرار فرانسوی به جمهوری اسلامی

ایران گیت به سبک فرانسوی

جمهوری وارد می‌شود، با این حال لیونل ژوسپن دبیرکل حزب سوسیالیست فرانسه تا یک پید کرد که چنین معامله‌ای با آن که برخلاف مواضع حزب سوسیالیست است اما انجام گرفته و نمی‌توان بر آن سرپوش گذاشت. (لوموند ششم نوامبر ۱۹۸۷). در زیرنگا تا اساسی این ماجرا را با تلخیص از مجله اکسپرس ۶ نوامبر ۸۷ به نظر شما میرسانیم:

ماجرای "لوشر" در ۲۸ فوریه ۱۹۸۶ آغاز شد. یک روزنامه محلی فرانسه به نام "لاپرس دولامانش" که در بندر شربورگ منتشر می‌شود با ارائه مدارکی از جمله با استناد به دفاتر شرکت لویدز لندن فاش کرد که کارخانه "لوشر" بطور غیرقانونی نزدیک به ۴۵۰ هزار رگلوله توپ ۱۰۵ و ۱۵۵ میلی متری به جمهوری اسلامی ما در کرده است. مقدمات مهمات ظاهراً کشورهای چون برزیل، پاکستان، تايلند و یوگسلاوی عنوان می‌شود اما سلاح‌ها در بندر عباس تخلیه می‌گردید، از همسان زمان "شارل هرنو" وزیر وقت دفاع مورد سوءظن قرار گرفت، جان نشین وی "پیل کیلس" در ۱۳ مارس ۱۹۸۶ علیه "شخص مجهول" اقدام دعوی کرد و می‌شود لوگرا تدبیر عنوان با زیرساین ماجرا تعیین گردید.

سروزی بعد از حزب راست فرانسه در انتخابات مجلس پیروز شدند. وزیر دفاع تازه "آندره ژیرو" دستور داد گزارشی در این باره از سوی ژنرال "ژان - فرانسوا باربا" با زرس کل ارتش تهیه شود. وی پس از تحقیقات و مصاحبه‌ها با زوجی از افراد متعدد از جمله "دانیل دووآورن" مدیر شرکت لوشر پس از سه ماه گزارش خود را به وزیر دفاع تسلیم کرد که در طبقه بندی "محرمانه - دفاع" جای گرفت. مجله اکسپرس از خلال گزارش "باربا" به چند سؤال اساسی پاسخ می‌دهد:

آیا حزب سوسیالیست حق العملی دریا فت کرده است؟

هیچ گونه وجهی مستقیماً به حزب سوسیالیست یا مقامات وزارت دفاع پرداخت نشده است. گزارش "باربا" در این زمینه کاملاً قاطع است. در هیچ کجای گزارش به ۳ تا ۵ درصد حق العملی ریخته شده، اشاره‌ای نشده است. اما گزارش جمله "تکان دهنده‌ای دارد که آن را "ژان فرانسوا دوپوس" مردم‌مورد اطمینان شارل هرنو و رئیس دفتری در مقابل ژنرال "وترن" رئیس اداره حفاظت و امنیت وزارت دفاع برزبان آورده است.

دوپوس گفته است: "لوشر صندوق حزب سوسیالیست را تغذیه می‌کند"، اما "باربا" در گزارش خود از این جمله نتیجه‌گیری قطعی نمی‌کند.

گزارش از مبلغی حدود ۲/۵ تا ۳ میلیون فرانک یا دمی کند که توسط آقای "فالکوز" در اختیار آقای "دیزا" ز

در نخستین روزهای ماه نوامبر جاری، با مطرح شدن دوباره، ماجرای فروش غیرقانونی مهمات از سوی شرکت فرانسوی "لوشر" به جمهوری اسلامی که با اطلاع بلندی‌ترین مقامات دولتی فرانسه صورت گرفته است، رسوایی بزرگی در فرانسه بر راه افتاد و گروهی از سردان سیاسی فرانسه و حزب سوسیالیست این کشور در مظان اتهام ارتشا و سوءاستفاده قرار گرفتند. مجله‌های "اکسپرس" و "لوپوشن" با ردیگری از ماه نوامبر، ماجرای "لوشر" را پیش کشیدند. اما این بار این افتضا سیاسی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری فرانسه مطرح می‌گردد و افزوده شدن دو نکته، تا زهر بر آن، جنجال سیاسی بزرگی آفریده است که هنوز پیاپی مدهای آن ادامه دارد.

این دو نکته عبارت است از این که حزب سوسیالیست فرانسه در آستانه چشم‌پوشی بر این معامله غیرقانونی حدود ۴۰ میلیون فرانک حق العمل دریا فت کرده است و دیگر آن که ماده "منفجره" "ت-۴" که به نوشته لوپوشن توسط "لوشر" به جمهوری اسلامی فروخته شده است از همان نسوع ماده‌ای است که در سوئد تصدای خونین سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ با ریس بکار بر رفته است.

به دنبال انتشار این مطالب، جنجال سیاسی بزرگی در فرانسه بر راه افتاد که علاوه بر شارل هرنو وزیر دفاع وقت و دفتری، حتی پای کاخ لیزه را نیز بیه میان کشید و حزب سوسیالیست خواستار انتشار گزارش محرمانه‌ای شده بدستور وزیر دفاع فعلی فرانسه "آندره ژیرو" به وسیله ژنرال "ژان - فرانسوا باربا" با زرس کل ارتش در این باره تهیه شده است و به نام وی "به گزارش" باربا "شهرت" دارد. این گزارش در طبقه بندی "محرمانه - دفاع" جای گرفته بود. روز ۴ نوامبر "آندره ژیرو" در مجلس شورای ملی فرانسه اعلام کرد که این گزارش را از طبقه بندی "محرمانه - دفاع" خارج کرده است. این درجای بود که با مداخله همان روز، روزنامه "فیگارو" متذکر آن گزارش باربا را بدون ضمیمه آن، پیشاپیش چاپ کرده بود.

در همین روز دفتری جرائی حزب سوسیالیست فرانسه ماجرای "لوشر" و جنجال را که پیرامون آن بر راه افتاده است تبلیغاتی شرم‌آور علیه حزب سوسیالیست خواند و اعلام کرد که حتی یک سا نتیم از با بست هیچ قاچاق اسلحه‌ای دریا فت نکرده است و قصد دارد علیه مغتربان شکایت کند. دفتری جرائی حزب سوسیالیست افزود: "این تبلیغات آشکارا بوسیله احزاب راست هما هنگ می‌شود و بدون تردید دولت برای آن تسهیلاتی بوجود آورده است." "مارسل دبارژ" یکی از اعضاء دبیرخانه ملی حزب سوسیالیست فرانسه در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه‌های ری ماچ گفت: "این اتهامات بی اساس به منظور جلوگیری از نامزدی فرانسوا میتران در انتخابات ریاست

قرار گرفته است. این دو از افراد مورد اطمینان شارل هرنو هستند که از سی سال

پیش همواره با او بوده‌اند. فرانسوا دیاز در ژوئیه ۸۵ از سوی شارل هرنو به مدیریت کارخانه‌ها و منصوب شد ولی در سال ۸۶ از سوی وزیر دفاع فعلی برکنار گردید. در گزارش باربا از یک مبلغ صد میلیون فرانکی نیز یاد شده است که از سوی بانک ملی کارایتا لیا تحت عنوان "هزینه‌های بازرگانی خارجی" در سوئیس به حساب واسطه‌های ایرانی و ایالتی ریخته شده است، ولی معلوم نیست که بخشی از این مبلغ برای هدف‌های خصوصی به اشخاص دیگری پرداخت نشده باشد.

مقدمات مهمات چقدر بوده است؟

به نوشته گزارش باربا مجموع مهماتی که به ایران فرستاده شده است به ۳۸۴۴۰۰ عدد می‌رسد که به این تعداد باید ۴۰ هزار رگلوله دیگر را که در سال ۱۹۸۲ ما در شده است افزود. گزارش باربا هیچ کجا به تحویل ۱/۲ تن ماده "منفجره" "ت-۴" به جمهوری اسلامی اشاره‌ای نمی‌کند و اصولاً "کارخانه لوشر" سا زنده این ماده نیست.

ما چرا چگونه کشف شد؟

فروش غیرقانونی مهمات از سوی شرکت لوشر به جمهوری اسلامی بطور عمدتاً توسط سازمان اطلاعات خارجی فرانسه کشف شد. رئیس وقت این سازمان دریا سالار لاکوست در ۷ فوریه ۱۹۸۴ "ژان فرانسوا دوپوس" رئیس دفتر شارل هرنو را از ماجرا با خبر کرد و در روز ۲۱ ماه مه شصت و نه "رئیس جمهوری فرانسه" را در جریان گذاشت که به وی پاسخ داد: "ما چرا را به هرنو بگوئید". لاکوست سروزی بعد موضوع را به هرنو اطلاع داد. سازمان اطلاعات ارتش و سازمان امنیت داخلی فرانسه "د. اس. ت." نیز کما بین به وزیر دفاع را از قاچاق اسلحه به جمهوری اسلامی مطلع کردند.

نقش دفتر شارل هرنو در این ماجرا چه بود؟

گزارش "باربا" دفتر شارل هرنو را زیر علامت سؤال قرار می‌دهد. باربا می‌نویسد: "من برای بارم که اعضاء دفتر آقای هرنو و به ویژه آقای دوپوس بر فعالیت‌های غیرقانونی لوشر سرپوش می‌گذارند. دفتر آقای هرنو، بطور جدی گزارش‌های سازمان اطلاعات ارتش را پیگیری نکرده است." "باربا" در جای دیگری از گزارش خود، شهادت ژنرال "آندره" را و به "نما پنده" دولت در شرکت لوشر را ذکر می‌کند که گفته بود: "من با بررسی حساب‌های شرکت لوشر نسبت به افزایش ما در این شرکت از ۴۰۰ میلیون فرانک در سال ۱۹۸۳ به ۷۲۵ میلیون فرانک در سال ۱۹۸۴ نظین شدم و آن را توسط با زرس کل به اطلاع دفتر "هرنو" رساندم و هشت روز بعد با زرس کل به من گفت که دفتر آقای هرنو با هرنو شروع تحقیق در این باره مخالفت کرده است. من چنین نتیجه گرفتم که قاچاق اسلحه‌ای در جریان است که دفتر وزیر دفاع بر آن سرپوش می‌گذارد."

دانیل دووآورن چه نقشی بر عهده داشت؟

گزارش باربا می‌نویسد: آقای دووآورن (مدیر لوشر) مسئولیت سنگینی در این ماجرا بر عهده دارد. وی تا یک پید کرده است که به بیاری دفتر شارل هرنو، دست به قاچاق اسلحه از بندر شربورگ زده است، اما وضع اقتصادی کارخانه‌ها را انگیزه این کار می‌داند و می‌گوید: برای نجات شرکت و جلوگیری از اخراج کارکنانش در حالی که شرکت در وضعی فاجعه‌بار قرار داشت تصمیم گرفت اسلحه‌ها را بفروشد. دووآورن فرزند کلنل پاسی است که رئیس سازمان نهایی مخفی "فرانسوا آزاد" در جنگ جهانی دوم بود.

اکسپرس در بیان گزارش خود می‌نویسد:

بقیه در صفحه ۱۲

سخنی با شاهزاده پهلوی

بقیه از صفحه ۸

از درجات پائین ارتش و طبقات نسبتاً محروم جامعه بودند، اولین شکاف را در اعتبار مشروعیت نظام حاکم بوجود آورد. بنابراین اگر آزادی احترام به خاطر قهرمانان نوزده غفلت می‌کنیم، لااقل باید از یکا بر بردن صفت "بیهوده" در باره اقدام آنان، سخت بپرهیزیم. در قریب ۱۸ تیر کسی، کسی را به می‌سدان نفرستاد. رئیس و فرماندهی از خارج به آنها تحمیل نشده بود. و اگر طرز تفکر یا رهبری خاصی را پذیرفته بودند و در دادگاه با شجاعت از آن دفاع کردند، به انتخاب خودشان بود. نیروهای پراکنده در سز مملکت بودند که با رشته عشق به ایران به یکدیگر متصل شده بودند. آلمان آنها را استقراری کمیت ملی و یک رژیم دموکراتیک بود. روزی که به گمان خویش، خود را آماده حرکت دیدند، بی‌خاستند.

در نتیجه انتظار از آزادی‌شان، یا حتی از مرحوم محمد رضا شاه، که آن زمان در قید حیات بود، انتظاری بی‌مورد است.

ایرج پزشک زاد

شاهزاده به یقین شنیده اند که جمع کثیری از شرکت کنندگان در قریب منوژه، نظامی بودند. در نتیجه بهتر از هر کسی می‌توانستند در آن اوضاع و احوال و پراکنده‌گی مکانی نیروها، بخت موفقیت خود را پیش بینی کنند. با وجود این، به استقبال خطرس رفتند. ولی حرکت آنها علیرغم ناامنی و ضایعات، بیهوده نبود. بنابراین موش‌کرد که در آن زمان، یک سال و نیم از استقرار جمهوری اسلامی می‌گذشت و مردم ایران که چشم‌انداز نجاتی در برابر خود نمی‌دیدند، کم‌کم می‌فهمیدند که به حکم سرنشوست گردن بگذارند. در این هنگام خبر قیام نوزده تحفه، امید را به عنوان ساز و برگ جنگی، به ملت ایران اهدا کرد و مبارزات امروز ملت تا حدود زیادی مرهون فداکاری آنهاست.

از طرفی در حالیکه رژیم حاکم میکوشید مشروعیت نظام جدید را بر اساس اجماع و اتفاق کامل ملی، به جهان نیا بقبولاند و دلیل خلاف آن موجودیاً هویدا نبود، قیام ۱۸ تیر و ترکیب شرکت کنندگان، که غالباً

دودلی اسرائیل

بقیه از صفحه ۱

خواهد داد. آنجا که گروه‌های ذینفوس یهودی در کنگره، دروسا، تل‌آویو و مناطق جمعیتی و در مناطق قدرتمند اقتصادی و مالی و زنهای بسیار سنگین دارند و می‌توانند در سیاست آمریکا در این یا در آن جهت تأثیر شیری درخور توجه بگذارند.

سیاست اسرائیل تا کنون این بود - و تا عکس آن اشیاء نشود، همچنان این است که در وهله اول اعراب را دشمن خود بداند و جمهوری اسلامی را، دست‌کم تا آنجا که با اعراب دشمنی می‌ورزد، به راه‌های مختلف تقویت کند. نقطه‌ای که این سیاست را در رسوایی "ایران-گیت" دیدیم و اکنون نیازی به شرح آن نمی‌بینیم.

ولی به تا زگی ندهاها را از اسرائیل در باره رژیم تهران برمی‌خیزد که تا کنون دست‌کم به این وضوح شنیده نمی‌شود. روزنامه "نیویورک تایمز"، یکی از آن رسانه‌های مهم آمریکا که زیر نفوذ یهودیان قرار دارد، از بیعت المقدس گزارش می‌دهد که گروهی از سیاست‌سازان و برنام‌سازان - ریزان مهم سیاسی اسرائیل، که شمارشان رویه افزایش دارد، آشکارا یا در پس پرده، می‌گویند که جنگ با یهودی‌گفته‌ها یا بیان گیرنده‌ها یا با انقلاب اسلامی را بخوابانند یا راه‌گسترش آن را ببندند.

روزنامه "نا میبرده" می‌گوید خطری حاکی در لبنان، مصر، اردن و کرانه غربی رود اردن و نوار غزه زسوی گروه‌های بنیادگرای اسلامی علیه اسرائیل وجود دارد، سبب گردیده است که اسرائیل نسبت به تغییر سیاست خود به جدید بشود. البته خطری که از سوی بنیادگرایان اسلامی اسرائیل را تهدید می‌کند، در دراز مدت خطری واقعی است و طبعاً "هر خطر درازمدتی با گذشت زمان به خطری کوتاه مدت تبدیل می‌شود. آیا اینک زمان آنقدر گذشته است که آن خطر درازمدت تبدیل به خطری حاد شده باشد؟

از گزارش نیویورک تا میزورسا نه‌های دیگری بین المللی چنین برمی‌آید که برخی سیاست‌سازان و برنام‌سازانی که اگرچه به شمار هنوز اندکند لیکن از وزن سنگینی برخوردارند، در تجزیه و تحلیل‌های خود به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند.

ولی تجزیه و تحلیل‌ها تا به تصمیم‌گیری عملی سیاسی برسد، به زمانی بالنسبه طولانی نیاز دارد. اسرائیل هنوز عملاً گامی در جهت تضعیف جمهوری اسلامی برنداشته است، و اگرچه تهدیدات زسوی بنیادگرایان اسلامی، به هیچ روی، امری واهی نیست و رژیم تهران در این بنیادگرایان دست دارد، اما چنین برمی‌آید که دولت یهود هنوز از مرحله سبک سنگین کردن مسأله‌ها یا به بیرون ننهاده است.

با این همه علنی کردن سیاست مخالفت با رژیم تهران و تلاش برای بستن راه‌بر

بقیه از صفحه ۱

رژیم خمینی این روزها چنین نقیض محیلاته‌بی بازی میکند و هدفش اینست که جنس همدردی مردم را برانگیزد و در اذهان فرو کند که چون این رژیم در مقابل قدرت‌های بزرگ قدرتمند فرارشته و به آنها اعلان جنگ داده است قدرتمندان عالم دست به یکی کرده اند و می‌خواهند ریشه آن را بزنند.

بعدها زسواشی "ایران گیت" یا هیچ حقه دیگری جز این نمی‌شود مردم را فریفت و اذهان ساده را متقاعد ساخت که اساس حکومت سرش در دامن کسی نیست و خواب از چشم‌ریگان گرفته زلزله در دنیای استکبار انداخته است.

عرب‌ها ضرب المثلی دارند که می‌گویند وقتی برای دفعه اول از کسی فریب خوردی میتوانی خودت را تیرنه کنی و بگویی گناه او بود که ریاکار و نیرنگ با زارت بود. اما اگر بار دوم ز همان کس فریب بخوری یا بیداری توقیم گرفت، بسیاری از کسانی که در دوران انقلاب مجذوب آیت‌الله خمینی شدند و دنیا را و برای افتادند و زمینه موفقیتش را هموار ساختند، بعد از آن که خمینی به قدرت رسید و ما هیت خود را برورزداد، حداقل در بین خودشان دچار حسرتگی شدند. عوام الناس عدنان بدبخت بودند، آنها می‌گفتند وقتی ما دیدیم تحویل کرده‌ها و روسفکران و اشخاصی که آن همه ادعا داشتند خمینی را به رهبری پذیرفتند و بست سرا و به راه افتادند و هر چه گفت و وحی منزل دادند، ما خیال کردیم لابد آنها بهتر از ما می‌فهمند و ما هم باید تبعیت کنیم. اما چنین عدری از رجال سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی، از اهل نظر، اهل فرهنگ، اهل قلم پذیرفته نبود و خود آنها هم اکثر "اعتراف کردند که فریب خورده اند و ادعاهای باطل خمینی را به غلط باور کرده‌اند.

یکی از نزدیکان خمینی که از زعوا مسل "مؤثر انقلاب اسلامی بود و در حرکت سومت خمینی، هستی اش را گذاشت و از ایران گریخت نوشته است در نجف، هرگاه مگسی وارد اتاق میشد و مزاحمت ایجاد میکرد و کسی می‌خواست آن را بکشد خمینی بر سر او فریاد می‌زد که به توحق داده است حشره را از حق حیات محروم کنی؟ آنوقت خودش

گسترش انقلاب اسلامی، بدون معنائی نیست. نمی‌توان این را برتصاف حمل کرد. تغییرات احتمالی سیاست اسرائیل هنگامی انتشار یافته است که کنفرانس سران عرب در عمان در آستانه برگذار شدن است.

چنان که می‌دانیم علت اولیه برگذار این کنفرانس فوق‌العاده این بود که به جنگ خلیج فارس و خطری که از سوی انقلاب اسلامی و تروریسم انقلابی رژیم تهران، کشورهای منطقه خاصه عربستان سعودی و کویت را مورد تهدید قرار می‌دهد رسیدگی کند.

طبعاً "حافظ اسد" تا پیل چندانی برای شرکت در کنفرانسی نداشت که موضوع اصلی آن جنگ جمهوری اسلامی با عراق و از مسائل دیگر آن، بازگشت مصر به اتحادیه عرب باشد. پس رئیس جمهوری

نیرنگ جدید آخوند

اشخاصی میزان در کشان از "امیرالایم" در همین حدودهاست. بحث کردن با آنها وقت تلف کردن است بگذار تا جان دارند تا دیکنند و مرده‌ها دیگویند و دلشان خوش باشد که کاخ امیرالایم را میلرزانند. ولی کسانی که حتی یک شناخت ابتدائی از امیرالایم و هدف‌ها و منافعی امیرالایم نیست‌ها داشته‌اند به شرط آن که فقط چشم خود را با زنگه‌ها در برابر العین می‌بینند که زهمه این ماجراها و زهمه این ماجرا جویی‌ها و حادثه‌آفرینی‌ها، بیشترین استفاده در چندسال اخیر را بد امیرالایم ندهد است. بزرگترین غارت جهانی، در فاصله همین چندسال، دقیقاً "با آغاز انقلاب اسلامی و قرار دادن کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه - یعنی سر و تنمندترین کشورهای جهان سوم - در برابر دیگر بوسیلها امیرالایم جهانی شکل گرفته و سازماندهی شده است.

این غارت بزرگ، به قیمت ویرانی ایران و عراق و توقف فعالیت‌های عمرانی و رشد صنعتی در کشورهای که در آن رشد استثنائی نفت آنها را از فرصتی استثنائی برای توسعه برخوردار ساخته بود، تمام شده است.

به خلیج فارس نگاه کنید: دروای یک سلسله ماوورها و عملیات نمایی و شاج و نا ته کشیدن‌ها و هارت و بورت کردن‌ها، فقط یک حقیقت وجود دارد و آن اینست که همه می‌کوشند راه دور رفت و ورودا سلحدر خلیج فارس بسته نشود. همین همین است و نیروهای که در خلیج فارس متمرکز شده اند جز این، هیچ کاری ندارند. چنان که دیدید، وقتی موشک کرم بریسم به سواحل کویت پرتاب شد آمریکا‌ها گفتند این مسأله ما نیست، مسأله کویت است و بلافاصله مذاکرات برای فرسوس موشک‌های زمین به هوا و موشک‌های ضد موشک به کشورهای ساحلی خلیج فارس، صورت جدی بخود گرفت.

آنها که گمان می‌کنند رژیم خمینی درگیر مینا زهنا امیرالایم است و امیرالایم تنها علیه خمینی و رژیم و موضع گرفته‌اند بهتر است امیرالایم را زبوشنا سند.

شوند، دیگر از داده‌ها جنگ برای اسرائیل چه سود؟

اگر اسرائیل بتواند با متزوی کسردن سوریه و تا حدی لیبی در جهان عرب، چشم‌انداز یک آشتی تاریخی را با میان‌روهای عرب بگشاید، آنگاه شاید برایش صرف‌کند که در سیاست خود نسبت به رژیم تهران تجدیدنظری اساسی کند.

بر میخاست و با بردباری، بکمک دستمال یا چیزی شبیه‌ها در مکن را از اتاق بیرون می‌کشد. چه طور امکان داشت که ما با و رکیم چنین کسی این همه قسارت را در دنیا خود بنهاند کرده است و روزی که دستش رسید در بای خون برآمی اندازد؟!

دیگران هم بقول خودشان گول تظاهرات آزادیخواهان آقای خمینی را خوردند که خود را طرفدار سینه‌جاک حقوق بشر و آزادیهای فردی و اجتماعی جلوه‌گر می‌ساخت. این خوش‌باوری برای ایران به چه قیمت تمام شد و ملت ایران تا چند نسل با بدبختی و آن را ببرد از بدبختی و جه‌غیر و سنفکر، اگر از همین شخص و همین دا رودسته یکبار دیگر فریب بخورند باید بدبختی‌ها که احتیاج به تقسیم دارند و آخوندها حق دارند که طوق قیمومت "ولایت فقیه" را سرگردشان نهاده‌اند.

دعوی مینا زهنا امیرالایم ز طرف رژیم موجود، عیناً همان دعوی آزادیخواهی و نیرنگ‌های است از ناحیه آیت‌الله خمینی و دارو دستا و در دوران انقلاب و سالهای قبل از آن.

هیچ رژیمی به اندازه رژیم خمینی، بیستین خدمت را در کمترین زمان به امیرالایم نکرده است. نه تنها در ایران که در تمام منطقه، نه تنها در منطقه که شاید در تمام دنیا. در او خرج جنگ دوم جهانی که روس‌ها از تلاش خود برای بدست آوردن امتیاز نفت شمال طرقتی نیستند و حزب توده تظاهرات ضد دولتی در تهران ترتیب میداد، یک عده از تظاهرها که کنندگان شعارهای حزبی را لایسرفر با میزدند. این‌ها مینا زهنا بیسواد بودند که زبان فارسی هم نمی‌دانستند و به تبعیت از دیگران فریاد می‌زدند "مرده‌ها ساعت؟" کسی به خودش زحمت نمیداد که این قبیل اشخاص را متوجه کند "ساعت نیست و "ساعت" است چون تا زه در آن صورت هم نمی‌فهمیدند این مسأله کیست و چه کاره است و چرا آنها با بدمرک سراری او بخوانند!

سوریه گفت به شرطی در کنفرانس شرکت خواهد کرد که جنگ اعراب و اسرائیل نیز در دستور کار آن قرار گیرد.

و در اینجا است که می‌توان انگاشت علنی کردن احتمال تغییر در سیاست اسرائیل نسبت به جنگ و رویگردانی آن از جمهوری اسلامی، ما نورمقابل است تا موضع سوریه در کنفرانس سران عرب چندان قوی نگردد که جنگ خلیج فارس در سایه جنگ فرا موش شده اعراب و اسرائیل قرار گیرد و احیاناً "کنفرانس به جای گردشی ضد جمهوری اسلامی، گردشی ضد اسرائیلی پیدا کند.

برای اسرائیل یکی از فواید جنگ رژیم تهران با عراق این است - یا این بود که جنگ اعراب و اسرائیل را به درجه‌ای پایین‌تر از اهمیت برده و اگر قرار باشد اعراب دوباره متوجه دشمن دیرینه خود

همه‌سپهان عزیزا
 هر روز تلفن خبری نهفت مفاومت
 ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح
 شمارا در جریان آخرین خبرهای
 ایران و جهان قرار می‌دهد.

۴۰۵-۹۰-۴۰۵ یارس

"آزادی" دانشگاهی

بقیه از صفحه ۱

آیت الله جنّتی، در کنفرانس رمانا غل دیگری که دارد، عضو "شورای مرکزی نمایندگان آیت الله منتظری" نیز هست. این شورا نهاد دنیوی است و برای آن بوجود آمده است که دستگاہهای زیرنظارت آقای حسینعلی منتظری را در یک جاسا متمرکز کند تا خمینی بتواند آن را ترسیر آنها نظارت داشته باشد.

منظورهای خمینی از این کار آن بوده است که آزادی گفتار و عمل را از جانب خود نیز سلب کند، ما دام که منتظری و نمایندگانش در خارجین محدودیتی نشده بودند، املا "دلشان به حال آزادی که از مردم سلب شده بود نمی سوخت، و امروز که اینان نیز آزادی نسبی خود را از دست داده اند، می کوشند با معامه ایران، خاصه با معامه دانشگاهی، همصدائی و همدلی کنند، هر کسی از "طن خود" با آزادی یا رمی شود، در باب دانشگاه را ز سرپوشیده ای نیست که سطح تحصیلی در آن بشدت افت کرده و این افت از جمله بدین سبب است که آزادی دانشگاهی دستخوش محدودیتها و آزادی رده بندی شده است. یک نماینده مجلس شورای اسلامی در سخنرانی ای پیش از دستور در این باره می گوید: "امروزه افت علمی غیرمنتظره ای در سطح دانشگاهها به چشم می خورد، روحیه تحقیقی در برخی اساتید و بسیاری از دانشجویان کمتر دیده می شود، دانشجویان به علل زیاد از آن هدف والا عقب مانده اند و دو دست علمی در آنها مشاهده نمی شود."

نماینده نامبرده سپس از شورای انقلاب فرهنگی و نمایندگان آیت الله منتظری

می خواهد که به این امر توجه بیشتری بکنند.

در بیرون سخنان این نماینده سخن بسیاری نمی توان گفت و ایراد بسیاری نمی توان بدان گرفت مگر اینکه است علمی دانشگاهها به هیچ روی غیرمنتظره نبوده است، با تلاش برای کثرت دادن دانشگاهها به زیر سلطه "ایدئولوژی حاکم سرنوشتی جز افت و نیست علمی در آنها نخواهد بود، و شورای انقلاب فرهنگی و نمایندگان آقای منتظری برای آن هستند که نظارت ایدئولوژیک بر دانشگاهها و مؤسسه های علمی وجود داشته باشد. حالا اگر نمایندگان منتظری، انجمن های اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و شورای انقلاب فرهنگی اختلاف سلیقه یا بالاتر از آن، نبرد قدرت وجود دارد، تغییر در ماهیت نظارت ایدئولوژیک بر دانشگاهها و اصولاً جریان علم و آموزش و فرهنگ نمی دهد.

ما نمی دانیم که آیت الله جنّتی، هنگامی که از ضرورت "آزادی دانشگاهی" سخن می گوید، از سابقه تاریخی این امرم خبر دارد یا ندارد، به هر حال با آوری یا کوشش در این باره زیانی ندارد، ندای "آزادی دانشگاهی" یا "آزادی آکادمیک" هنگامی برخاست که دانشگاهها در اروپا می خواستند، فارغ از نظارت ایدئولوژیک دین - دین مسیح - به امر پژوهش و آموزش بپردازند. نمی خواستند که لیل از "گناه گردش زمین به دور خورشید استغفار کند، نمی خواستند که در آئین برونو بدان سبب زنده در آتش بسوزد که نظریه ای بر

خلاف نظریه رسمی کلیسای کاتولیک ایرا زداشته بود، نمی خواستند تا دشمنان ویلسوفان بزرگ از این دوره یکی را انتخاب کنند: بیایم عفا بیدا تحمل آوارگی و در بدری و کرسنگی و حتی مرگ، بیایم فرو بستن و هیچ تکفیر، خلاصه کنیم: آزادی دانشگاهی در کشورهای اروپا علمی، واکنشی در برابر سلطه جوئی تعصب دینی بوده که با لبروا ز علم را می جید و نمسی گذاشت علم در محیط آزادی که لازم است گسترش آن است، بیاید و نمردهد.

فنا رهمه سوبه دین و مقامت همه سوبه علم بدانجا رسید که سرانجام اصل آزادی دانشگاهی پذیرفته شد و تضمین گردید، بدین معنی که دانشگاهها حق یافتند تا علمی را بکاوند و متوسط کنند که طرح آنها در سطح جامعه هنوز مجاز شناخته نمی شد. آزادی که بدینا آزادی بیان، امروز در جامعه های آزاد جهان تثبیت شده است، به میزان بسیار از همین آزادی دانشگاهی سرچشمه گرفته است.

داستان آن مفصل است و تا آنجا که ما اطلاع داریم، در دانشگاه تهران نیز در دهه پنجاه سخنرانیها و بحثها شدی در بیرون آن شده است. منظور این بود که حتی در جامعه ها که استبداد در آنها اجرا زده آزادی بیان نمی داد، دانشگاهها در محدودیت پژوهش علمی از جنس آن محدودیتها بیرون می آمدند.

آیت الله جنّتی اینها را می داند و دانسته حرف می زند؟ نخستین کام در جهت انبساط و برقراری آزادی دانشگاهی رها شد دانشگاه زسلطه ایدئولوژیک دین است - می خواهد این دین مسیحیت باشد یا اسلام. آزادی هیچ نظارتی را از هیچ مرجعی بر نمی تابد.



درخواست اشتراك

بهای اشتراك: يك ساله ۱۴۰ فرانك فرانسه -

شش ماه ۷۰ فرانك فرانسه -

دانشجویان نصف قیمت

ایمنا (نام و نام خانوادگی به فارسی و به حروف لاتین)
 نام خانوادگی : Nom
 نام : Prénom
 آدرس : Adresse:

ما یلم نشریه قیام ایران را به مدت یک سال به مبلغ فرانسه به حساب بانکی نشریه به حساب پستی نشریه تحویل رسید به ضمیمه ارسال می گردد.

تاریخ : امضا

شماره حساب پستی :

QYAM IRAN
 C.C.P No: 2400118/E
 PARIS

شماره حساب بانکی :

QYAM IRAN
 Crédit du Nord
 78, Rue de la Tour
 75116 Paris
 Compte No: 11624700200

توجه لازم

تمنا دارد تقاضای اشتراك را به آدرسی قیام ایران ارسال فرمائید. نامه ها شش که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی رسد.

بقیه از صفحه ۵

کرده، لا اقل از زبان آنها می توانم آن " روشننگرانی" را که موجب گمراهی جا معما شدند و ربطی به فیلسوف مورد نظر آقای آواره محفوظ الامضاء و شاعران نوپردازان زوردا شاره ها سخگوی ایشان نداشتند - به شما معرفی کنم.

با یادگمی به عقب برگردم، من در سالهای ملی شدن نفت شاگرد دبیرستان بودم، آنها شکی که آن دوره به من تشخیص رسیده بودند، قطعاً " به یادگارند که شاکردان مدارس و بخصوص مدارس دخترانه با چه شور و اشتیاقی از نهضت ممدق پشتیبانی می کردند، لازم نمی بینم که در این زمینه با فشاری کنم. فقط یادآور می شوم که هنگام انتشار وراق قرصه ملی مکرر دیده ام که همکلاسی های ما که بعضی کفش وصله خورده یا رها رها داشتند و زرتنگ و حالت چشمهایشان پیدا بود که همیشه نیمه گرسنه اند، قلک های گلی خود را می شکستند و پول روی هم می گذاشتند تا اوراق قرصه ملی بخرند.

از بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ و بعد از محاکمه دکتر ممدق، با تمام کوششی که دستگاه حکومتی کرد که اسم او از خاطرها محو شود، بیادش زنده ماند، ولی هر کدام به کار روزندگی خودمان پرداخته بودیم و دیگر کسی آنقدرها

کدام روشنفکر؟

به گذشته فکرنمی کرد، اما نکته مهم این است که هر وقت، در هر کجا صحبت از آزادی و استقلال مملکت میشد، ذهنمان پیش ممدق میرفت، از سال ۳۲ تا ۵۶ - در نیمه راه - یکبار دیگر بمناسبت میتینگ جلالیه، با زاتش های زیر خاستگ در دلها شعله کشید و کمی بعد دوباره زیر سرپوش رفت و با زبانه روزندگی روزمره برگشتیم، اینها را عرض میکنم که بدانید اگر فرصت و اجازت نداشتیم به آزادی و استقلال فکر کنیم، هر وقت بر حسب تصادف به چنین فکری کشیده می شدیم، بسیار طبیعی، این الفاظ آزادی و استقلال ممدق را در ذهن ما زنده میکرد.

رسیدیم به اولین لرزش های جامعه و احساس اینکه تغییر و تحولی در جهت آزادی و استقلال در پیش است، با زهمه افکارمان بطرف ممدق و زمانی که به اسم وابسته بود یعنی جبهه ملی برگشت، آقای دکتر سنجابی، رهبر جبهه ملی به

عنوان جانشین ممدق، با همه ناآشنائی، در چشم ما روز بروز بزرگ و بزرگتر میشد. در روزنامه های خارجی که گاه می بدستمان میرسید می دیدیم و آنها شکی که از خارج می آمدند می گفتند، که همه جا حدس و گمان بر تشکیل دولتی از طرف جبهه ملی است. مصاحبه های روزنامه های خارجی با آقای دکتر سنجابی مکرر میشد، همه امیدها و آرزوها و انتظارات بطرف شخصی که اسم او اعتبار ممدق بر سرش سایه انداخته بود متوجه شد.

من لا اقل می توانم بعنوان نمونه، از معلمین و شاگردان دودبیرستانی که در آنها درس میدادیم دانستم که همه چشمها را به جبهه ملی و آقای دکتر سنجابی دوخته بودند.

از توضیح زیاد می گذرم، این مقدمات را برای این آوردم که بتوانید روحیه و عکس العمل این جماعت منتظر آزادی را، در آن روزی که در اولین راه پیمانای عظیم،

آقای دکتر سنجابی را همراه آیت الله طالقانی دیدند، حدس بزنید. جمعی بودیم که ما لهای دراز از نظرسیاسی چشم و گوش بسته مانده بودیم شوخی احزاب اکثریت و اقلیت را به چینی نگر گرفته بودیم، تنها منفذی که در ذهنمان بطرف یک فضای با زبانی مانده بود - خاطر ممدق و جبهه ملی بود که تظا هر ما دی و ملموس وجود آقای دکتر سنجابی بود.

اگر از او دنیا لهر روی نمی کردیم چه می کردیم؟ من وارد بحث گناه " یاران بی گناه شهر" نمی شوم چون این رشته سر دز از زار رد، و درجه مسئولیت فیلسوف مورد مثال آقای آواره محفوظ الامضاء و شاعر مورد اشاره، مخالف گوی ایشان را نمی دانم، ولی در دگاه وجود انم مسئولیت درس خوانده ها را - اگر بتوان آن جمع محدود فرهنگی اطراف مرا بعنوان یک مسطور و نمونه جا معما درس خوانده ها پذیرفت - به آن سنگینی که " یاران بی گناه شهر" متوجه آنها میدانند، نمی دانم.

با احترام - بدری صالحی



بقیه از صفحه ۱

کمونیسم روسی بشما روی آورد و حق هم داشت. کمونیست های چین، روی پشای خودشان به مبارزه برخاسته و قدرت را به چنگ آورده بودند، آنها با جی به شوروی نمی دادند و حتی می کشیدند مرکز رهبری جهان کمونیست را از مسکو به پکن انتقال دهند. از همین رو استالین، کمونیسم چینی را تخطئه میکرد و رهبران حزب کمونیست چین را به مسخره می گرفت و می گفت اینها مثل تربچه اند، ظاهرا هرشان سرخ است و باطنشان سفید.

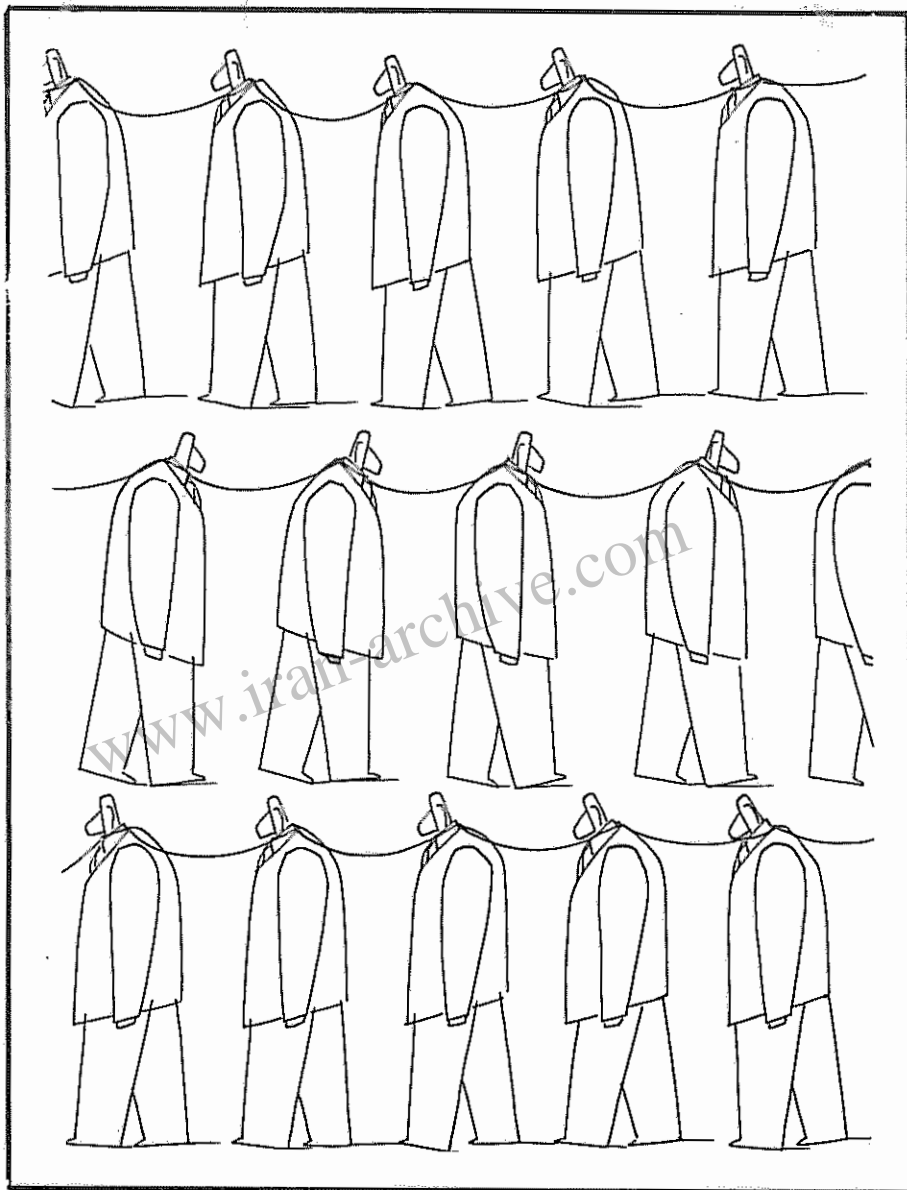
میدانید که در فرهنگ کمونیست ها رنگ سرخ علامت انقلاب است و رنگ سفید علامت فدا انقلاب. در انقلاب روسیه، وقتی می خواستند کسی را به فدیت با انقلاب متهم کنند می گفتند جزو "سفیدها" است یعنی کسانی که از رنگ خون خوششان نمی آید و اهل اعتدال و میانه روی اند. در حال، استالین مدعی بود که رهبران حزب کمونیست چین، کمونیست واقعی نیستند و ما رکیسم را محض مصلحت روزگار، برای پیش برد مقاصدشان برگزیده اند و اگر چه و نیفورم بقیه بسته می پوشند و ستاره سرخ بر کلاهشان می دوزند و پیرچم داس و چکش بر فراز سرشان در اهتزاز است ولی در عمیق وجودشان، همان چینی های سنت گرای معتدل و آرام و آسایش طلبند. اگر استالین زنده بود، برای اثبات نظریه اش اکنون دلایل کافی در دست داشت ولی مساله اینست که در شوروی نیز امروز، آپارتمان استالین در اختیار "گوربا چف" است. آقای میکائیل گوربا چف و با نورا یسا "یا رئیس خانم" که حرکات و سکنات و اخلاق و رفتار و تمایلات و اعتقادات و سرو وضعشان هیچ شباهتی به کمونیست های عهد استالین ندارد.

نه شوروی دیگر آن شوروی استالینی است و نه چین، چین دوران مائو. این چینی ها بی که سرما بگذاردی خصوصی را مباح میدانند، این چینی ها بی که مرخصی سالانه و تعطیلات تابستانی را باب کرده اند، این چینی ها بی که پسرهایشان زلف بلند می گذارند و دخترها ییشان لباس های شاد می پوشند و هفت قلم آرایش می کنند، این چینی ها بی که "مک دونالد"

ترجیه های توسیاه

می جستند و عقیده داشتند یا چینیان و نموده می کردند که معتقدند سرطان نیز با مطالعه فصولی از آثار ما نودرمان میشود.

در شهرها یشان شعبه بازمیکند و "پیرکاردن" برای شان نمایش مدترتیب می دهد، این چینی ها بی که از گروه های "جاز" و "پاپ" برای اجرای برنامه در پکن و شانگهای



دفاع کرد و گفت این تحولات به هیچ قیمت متوقف نخواهد شد.

در چین و شوروی که عرصه بررگتسریین انقلابات قرن بیستم و صحنه خونین ترین تصفیه های انقلابی در طول تاریخ بود، بعد از آن همه تجربه ها با لایحه عقلی قوم به این نتیجه رسیده اند که فضای بسته، بقیه های بسته، دهان های بسته، دست و پای بسته، انسان را از انسانیت می اندازد. انسانی که کلهش به خنده باز نشود، انسانی که حس جمال پرستی در او بمیرد، انسانی که حق فکر کردن، حرف زدن، عقیده و ابتکار شخصی داشتن را از او بگیرند، انسانی که نتواند مالک چیزی باشد که می سازد و می آفریند، انسانی که در فضای آزاد نفس نکشد و مانند گیاه است که در تاریکی قرار گرفته باشد. چینیان گیاه های ولون که رشد کند هرگز گل نمیدهد. در روزگاری که جانشینان استالین و مائو بنجره ها را با زمی کنند تا هوا و نسور بیشتری به مردم برسانند و جلوی بزرگسالی جامعه را بگیرند، تا زحاما لاما ایرانشان گرفتار حکومتی شده ایم که ایران را به آزما یشگاه جدید تجربه های قدیم چین و شوروی تبدیل کرده است.

تا زحالا، حجت الاسلام و آیت الله ها در جمهوری اسلامی همان شعارهای دوران استالین و مائو را نشنوا میکنند. تا زح آنها می خواهند با قرار دادن طبقات مردم در مقابل یکدیگر، با تاء کید برستی آشتی ناپذیر طبقاتی، با تصفیه های خونین، با سانسور و تفتیش عقاید، با تبلیغات کلیشه ای، با انقلاب با صلاح فرهنگی، با کشتن روح جمال پرستی و احساسات لطیف انسانی و تحریک روحیه قساوت و خشونت در مردم، با قطع ارتباطات فکری و فرهنگی بین ایران و جهان آزاد، با شست و شوی مغزی و تبدیل انسان ها به بردگان مطیع و عاری از احساس، ملتی را که در طول قرن ها، برغم تمام رویدادهای سخت، نمونه اعتدال و آزاد فکری بوده است عوض کنند و به داعی خودشان "جامعه جدید انقلابی" در ایران بسازند.

منتهی اگر کمونیست های چینی بقول استالین رویشان سرخ بود و بیشان سفید، آخوندهای کمونیست مآب یا کمونیست نمای مظاهرشان سرخ است و باطنشان سیاه!

شوروی نیز بهمین اندازه عوض شده است. شنیدید که در کنگره اخیر حزب کمونیست شوروی گوربا چف با قاطعیت از تحولاتی که با زماندگان سیاسی استالین و برژنف در مقابل آن موضع گرفته اند دعوت می کنند و آشپه های خود را برای فرا گرفتن فنون و رموز و اصول های "مطبخ فرانسوی" به پای ریس می فرستند دیگر آن چینی ها بی نیستند که داری تمام دردهای بشری را در "کتاب سرخ" مائو

ماجرای قاجاق جنگ افران فرانسوی به جمهوری اسلامی

ایران گیت به سبک فرانسوی

بقیه از صفحه ۹

اینک پس از آنتشار گزارش با ربا، ماجرای لوشربه کجا خواهد کشید؟ قضات ماء سور بررسی این ماجرا اینک که گزارش از طبقه بندی "محرمانه" دفاع "خارج شده است" میتوانستند آن را بطور رسمی ضمیمه پیونده کنند. در مرحله اول با زپرس اظهارات پاره ای از دست اندرکاران این ماجرا را خواندند و بدون تردید بعضی از آنها را مجرم خواهد شناخت. قاضی لوگران دیسه یک سوال مهم دیگر نیز با پیدای سخ دهد. به همان سوالی که با ربا نیز در گزارش خود مطرح کرده است: مسئولیت های این

ما چرا برعهده کدما سطح سیاسی مملکت است، وزیر، نخست وزیر یا کجا لیزه؟ سوالی تکان دهنده که میتواند ضایعاتی برجای بگذارد.

تصحیح و پوزش

در شماره گذشته قیام ایران - شماره ۸۴ - در مقاله "ضرب ست در خلیج فارس" مقام جرج بون، بجای معاون رسانست جمهوری آمریکا به اشتباه وزیر امور خارجه آمریکا ذکر شده بود که ضمن پوزش بدینوسیله تصحیح میشود.

آرشیو ایران ساعت های پخش برنامه

برنامه اول
ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج گونسیاه رده های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ تا ۹۵۹۲ کیلوهرتز) و ۴۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز).
برنامه دوم
ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج گونسیاه رده های ۱۹ متر (فرکانس ۱۳۶۵ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲/۵۵ به وقت تهران روی امواج کرنا رده های ۲۱ متر (فرکانس ۱۴۰۰ کیلوهرتز) و ۴۱ متر (فرکانس ۷۰۷۵ کیلوهرتز).

نشانی:

QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE



ایران هرگز نخواهد مرد